

بیان استقرار نیروهای آقامحمد خان در چمن گندمان می نویسد:

و نواب علیقلی خان با محمدقلی خان قاجار قوانلو و هفت هزار نفر از قشون ظفر نمون مأمور و روانه تسخیر کوهگیلویه شدند. اهل آن حدود از در اطاعت و تمکین در آمده خود را در سلک رعایا منسلک داشتند. و علیقلی خان با متال دیرانی به اردوی سلطانی معاودت نمود.^{۱۹}

بیان مؤلف فارسنامه، از نوعی بی طرفی مردم کهگیلویه در نبرد قدرت میان زندیان و قاجاریان حکایت می کند، که البته به دلیل رنجیدگی از زندیان، آمادگی و زمینه همکاری با قاجاریان را داشتند. ولی از بیان مؤلف تاریخ منتظم ناصری این گونه استنباط می شود که مردم کهگیلویه، چندان مایل به پیوستن به قاجاریان نبودند و همین امر سبب شد که لشکری مرکب از هفت هزار نفر برای تمکین آنها گسیل شود.

در سالهای آخر دوره زندیه، محمدتقی خان کلانتر ایل بابویی، اسدالله خان کلانتر ایل دشمن زیاری، ابول خان کلانتر ایل طیبی، محمدحسین خان کلانتر ایل چرام، احتمالاً ملاقبصر کلانتر ایل بهمنی،^{۲۰} زمان خان کلانتر ایل نویی و هادی خان کلانتر ایل بویراحمد بودند.

در سالهای پایانی دوره زندیه، هادی خان بویراحمدی توانست سازمان ایلی کوهمره را که در بخش اعظم منطقه بویراحمد گرمسیر کنونی، سکونت داشتند، متلاشی و آنان را متفرق کند. وی مرکز خان نشین ایلات کوهمره ای را که در قریه «ناموه» (حدود بیست کیلومتری شمال شرقی دوگنبدان) واقع بود منهدم کرد و مرکز

۱۹. تاریخ منتظم ناصری. ج ۳، ص ۱۴۱۰.

۲۰. مجیدی در کتاب خود می نویسد که در سال ۱۱۷۴ ملاقبصر کلانتر ایل بهمنی بود و پس از وی، خلیل خان کلانتر ایل شد. از سوی دیگر میرزافتاح خان گرمرویی که در سال ۱۲۶۰ مأمور جمع آوری مالیات کهگیلویه شد، از خلیل خان بهمنی در مقام کلانتر ایل نام می برد. بنابراین اگر چه سال وفات ملاقبصر و آغاز خانی خلیل خان معلوم نیست، اما بعید به نظر می رسد که خلیل خان از اواخر قرن ۱۲ تا سال ۱۲۶۰ خانی کرده باشد. چون خیر میرزافتاح خان واقعیت دارد، پس احتمالاً باید در این مورد که خانی خلیل خان بلافاصله پس از ملاقبصر شروع شده باشد تأمل بیشتری کرد و یا شاید دو خلیل خان وجود داشته و خلیل خان زمان گرمرویی غیر از خلیل خان جانشین ملاقبصر بوده است.

کلانتری خود را قلعه «آرو» قرار داد. همچنین در همین سالها محمدعلی خان برایی با حاکم فارس (احتمالاً حاج ابراهیم خان کلانتر) اختلاف پیدا کرد. هادی خان به تحریک حاکم فارس و با مساعدت او با برابرها جنگید و آنها را شکست داد. ظاهراً پس از این واقعه بود که حاکم فارس لقب خانی را به «کی هادی» اعطا کرد و از این به بعد کی هادی، هادی خان شد. ظاهراً این اولین عنوان خانی رسمی در بویراحمد بوده است. پس از این پیروزی، هادی خان قلمرو برابرها را که در منطقه بویراحمد سفلی شرقی کنونی قرار داشت به قلمرو خود منضم و آن ایل را خراجگزار خود کرد. پیروزی بر برابرها موجب گرایش طوایف مستقل کوچک تر به هادی خان شد و بدین ترتیب قدرت او گسترش یافت. در نتیجه هادی خان به دلیل گسترش قلمرو قدرت و نیز به دلیل روابط حسنه با حکومت فارس به ضابطی چهاربنبچه کهگیلویه^{۲۱} منصوب شد و این امر خود یکی دیگر از عوامل گسترش قدرت و شهرت بویراحمد گردید. سرانجام هادی خان در جنگی که در سال ۱۲۰۸ میان ایل طبیبی و ایل بویراحمد رخ داد، کشته شد و در ده «شیخ حسین» چرام مدفون گردید. پس از هادی خان برادرش شاهین خان کلانتری ایل بویراحمد را برعهده گرفت.^{۲۲} مؤلف تاریخ منتظم ناصری ذیل حوادث سال ۱۲۰۸ می نویسد که علی قلی خان بار دیگر مأمور نظم کوه گیلویه شد.^{۲۳} این امر احتمالاً با جنگ سال ۱۲۰۸ ارتباط داشته است.

مردم کهگیلویه در دوره زندیه نه تنها در عرصه های سیاسی - نظامی، بلکه همانند گذشته در سایر عرصه ها شایستگی خود را ابراز می داشتند. در سال ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ که کریم خان زند تصمیم گرفت ارگ سلطنتی خود را بسازد، از معماران، صنعتگران و هنرمندان کهگیلویه نیز استفاده کرد.^{۲۴} همچنین در سال ۱۱۷۷ که سپاه زند در تعقیب شیخ سلیمان کعبی بود، مردم کهگیلویه در تأمین نیازهای مالی و

۲۱. چهاربنبچه شامل چهار ایل بویراحمد، نویی، دشمن زیاری و چرام است. صفی نژاد در ص ۲۱۵ کتاب عشایر مرکزی ایران، به اشتباه چهاربنبچه را شامل چهار ایل بویراحمد، دشمن زیاری، طبیبی و بهمشی ذکر کرده است، حال آنکه دو ایل طبیبی و بهمشی جزو لیراوی محسوب می شوند.

۲۲. صفی نژاد، همان، ص ۲۱۵. ۲۳. تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۲۲۲.

۲۴. تاریخ گیتی گشا، ص ۱۵۶.

نظامی و تدارکات پشت جبهه آن، بیشترین نقش را داشتند به گونه‌ای که مؤلف تاریخ گیتی‌گشا در این باره می‌نویسد:

غله و برنج و روغن و گوسفند و سایر مأكولات از الکای فارس و کوه گیلویه و خوزستان حمل و نقل، به اردوی کیوان بو واصل می‌ورسات چنان گردیده، هر روز در میان لشکر فیروزی اثر سویت می‌شد و هیچ‌گونه نیازی به سیورسات متسلم بصره نبود.^{۲۵}

سرانجام پس از پشت سر گذاشتن مجموعه تحولات سیاسی - نظامی و اقتصادی که در صفحات پیشین ذکر شد و تحمل مسائل و مشکلات آن، منطقه و مردم کهگیلویه دوره زندگی را سپری کردند و وارد دوره قاجاریه شدند.

کهگیلویه در دوره قاجاریه

بررسی تحولات سیاسی منطقه کهگیلویه در دوره قاجاریه نسبت به دوره‌های پیشین ویژگیهایی دارد که مهم‌ترین آنها روشن‌تر بودن تاریخ تحولات کهگیلویه در این مقطع تاریخی است. از آنجا که منطقه کهگیلویه از نظر جغرافیایی در موقعیت خاصی قرار داشت و کم‌تر محل عبور و مرور و یا سکونت مورخان و نویسندگان واقع می‌شد، بسیاری از حوادث آن و یا نام شخصیتها و رهبران آن در تاریخ ثبت نگشته و از این رو تاریخ این منطقه در دوره‌های گذشته بسیار مبهم و ناشناخته است و نویسنده امروز برای نگارش آن با مشکل جدی روبرو می‌شود. اما در دوره قاجاریه برخی حوادث تاریخی این منطقه (البته نه به اندازه مطلوب) ثبت گردیده است. اگر چه در هیچ‌کدام از این نوشته‌ها به تحلیل تاریخی و جامعه‌شناختی مفصل و جامع حوادث و تحولات منطقه پرداخته‌اند و از این نظر نقاط ابهام بسیار وجود دارد، اما ذکر همین کلیات هم نسبت به دوره‌های پیشین، تحولی محسوب می‌شود و به روشن شدن تاریخ منطقه کهگیلویه کمک می‌کند.

ویژگی دیگر این دوره آن است که ترکیب ایللی منطقه کهگیلویه در دوره قاجاریه تا حدود زیادی تا به امروز ثابت مانده است. کلیه ایلهایی که هم اکنون در استان کهگیلویه و بویراحمد وجود دارند، تقریباً به همین شکل از اوایل دوره قاجاریه وجود داشته‌اند. تنها استثنا در این موضوع، افول ایل نویی و گسترش قدرت ایل بویراحمد است.

ایلهای مهمی که امروزه در استان کهگیلویه و بویراحمد وجود دارند عبارت‌اند

از: بویراحمد، بابویی، چرام، طیبی، بهمئی و دشمن زیاری.^۱ مردم هیچ‌کدام از این ایلات از سرگذشت و تحولات تاریخی ایل خود در دوره‌های پیشین، اطلاعات مستند و مدقونی ندارند. بنابراین تاریخ روشن و مستند این ایلات تقریباً از اواسط دوره زندیه و اوایل دوره قاجاریه شروع می‌شود و این یکی دیگر از ویژگیهای تاریخ کهگیلویه در دوره قاجاریه است.

همچنین در دوره قاجاریه روابط سیاسی و تجاری ایران با کشورهای خارجی گسترش چشمگیری یافت و در اواخر این دوره نفت کشف شد. گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای خارجی به ویژه انگلیس و روس و کشف نفت همان‌گونه که در کل مسائل کشور مؤثر بود، بر روابط ایلات کهگیلویه با همدیگر و همچنین روابط متقابل ایلات کهگیلویه و دولت مرکزی تأثیر چشمگیری گذاشت. در دوره قاجاریه، جغرافیای تاریخی کهگیلویه تغییری نکرد و مرزهای جغرافیایی آن تقریباً با دوره زندیه تفاوتی نداشت. تغییری که در این دوره به چشم

۱. تا اواسط دوره قاجاریه، کهگیلویه به دو بخش پشت‌کوه و زیرکوه تقسیم می‌شد. پشت‌کوه شامل نواحی تل خسروی، رون و بلاد شاپور، و زیرکوه شامل باشت، زیدون، بهبهان و حومه، کوه‌مره و لیراوی بود. ساکنان این نواحی را سه ایل آقاجری، بابویی و جاکی تشکیل می‌دهند. بنابه روایت مؤلف فارسی‌نامه ناصری (ج ۲، ص ۱۲۶۶ به بعد)، ایل جاکی خود نیز به دو شاخه تقسیم شد. ۱. چهار پنجه: که به مرور زمان ایل‌های نوی، بویراحمد، چرام و دشمن زیاری از آن به وجود آمدند. ۲. لیراوی که خود به دو بخش لیراوی کوه و لیراوی دشت تقسیم شده است. لیراوی کوه شامل ایل‌های طیبی، بهمئی، یوسفی و شیرعالی می‌شد، که بخش عمده ایل‌های یوسفی و شیرعالی به استانهای همجوار مهاجرت کرده و بقایای آنها امروزه در مناطق بهمئی و طیبی ساکن هستند. لیراوی دشت از جنوب بهبهان تا بخشهایی از استانهای خوزستان و بوشهر و ساکنان آن را در بر می‌گرفت.

مؤلف فارسی‌نامه، منبع تقسیم‌بندی خود و همچنین نحوه انشعاب ایل جاکی را ذکر نکرده است و نویسندگان پس از او هم صرفاً با انکاء به نوشته ری همین تقسیم‌بندی را نقل کردند. اما به نظر می‌رسد که تقسیم‌بندی مذکور جای بحث دارد و باب پژوهش در مورد آن باز بوده و مسائل متعددی را در این مورد می‌توان مطرح کرد، از جمله اینکه: این امر محتمل است که ایل‌های لیراوی کهگیلویه نه از ایل جاکی، بلکه از عقاب ایل کوی لیراوی باشند که حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (ص ۵۴۱) همانند ایل جاکی از آن نام برده است. نویسنده چون خود مجال پژوهش در این موارد را نیافت خواست بدین‌وسیله توجه پژوهندگان محترم را به این مهم جلب کند.

لازم به ذکر است چون هدف این نوشته بررسی تاریخ آن دسته از ایلاتی بود که در استان کهگیلویه و بویراحمد کنونی ساکن‌اند، بنابراین از شرح ایلات و مناطقی که امروزه خارج از محدوده استان مذکور قرار دارند، صرف‌نظر شد.

می خورد در زمینه نامگذاری مناطق است. تا قبل از دوره قاجاریه، استان کنونی کهگیلویه و بویراحمد که منطقه بهبهان هم جزو آن به شمار می رفت، به دو قسمت پشت کوه و زیرکوه تقسیم می شد. منطقه زیرکوه شامل ناحیه بهبهان و ناحیه لیراو بود و منطقه پشت کوه شامل سه ناحیه نل خسروی، زون و بلاد شاپور می شد. این نواحی همواره به نامهای جغرافیایی خود شناخته و معرفی می شدند، اما از اواخر دوره قاجاریه به تدریج به نام ایلات ساکن در آنها شناخته شدند و منطقه پشت کوه به نواحی متعددی چون چرام، طیبی، نویی، دشمن زیاری و بویراحمد تقسیم و مشهور گشت.

به هر حال دوره قاجاریه در سال ۱۲۰۹ هجری قمری با شکست قطعی لطفعلی خان زند و سرنگونی بقایای زندیه به دست آقامحمدخان قاجار و به سلطنت رسیدن وی آغاز می شود و ما در این نوشته، حوادث و تحولات سیاسی کهگیلویه در دوره قاجار را از تاریخ فوق بررسی می کنیم.

دوره آقامحمدخان

آقامحمدخان اگر چه عملاً از سال ۱۱۹۳ یعنی سال درگذشت کریم خان زند از شیراز بیرون رفت و نبرد خود را با خاندان زندیه شروع کرد، اما عملاً تا سال ۱۲۰۹ تسلط کاملی بر تمام ایران نداشت و در این مدت مشغول دفع مخالفان و مدعیان سلطنت بود. از سوی دیگر وضعیت منطقه کهگیلویه در سالهای پایانی دوره زندیه به ویژه سالهای ۱۲۰۲ تا ۱۲۰۹ نسبت به قاجاریان و زندیان دارای نوسان بود. بنا به دلایل فوق، تحولات سیاسی کهگیلویه را تا سال ۱۲۰۹، سال آغاز رسمی دوره قاجاریه، ضمن توصیف حوادث سالهای آخر دوره زندیه به طور اجمال بررسی کردیم. در دوره کوتاه سلطنت آقامحمدخان که از سال ۱۲۰۹ تا ۲۱ ذی الحجه ۱۲۱۱ به طول انجامید، حوادث مهم و چشمگیری در تاریخ کهگیلویه ثبت نگردیده و می توان گفت که اوضاع سیاسی کهگیلویه تداوم همان وضعیت اواخر دوره زندیه بوده است. از ۱۲۰۹ تا آخر ۱۲۱۱ که آقامحمدخان به قتل رسید، خان باباخان یعنی فتحعلی شاه آتی در مقام ولیعهد و حاکم فارس در شیراز مستقر بود.

همان‌گونه که پیش از این گفتیم، سران کهگیلویه با درجات متفاوتی از علاقه‌مندی و با بی‌طرفی، سرانجام حاکمیت قاجارها را پذیرفتند. در دوره کوتاه سلطنت آقامحمدخان، کلاتران ایلات کهگیلویه همانهایی بودند که در اواخر دوره زندیه کلاتری ایل خود را به عهده داشتند و نام آنان را ذکر کردیم. فقط در ایل بویراحمد، در سال ۱۲۰۸ هادی خان در جنگ با ایل طیبی به قتل رسیده بود و برادرش شاهین خان از این سال تا سال ۱۲۱۲ کلاتری ایل بویراحمد را به عهده داشت.

دوره فتحعلی شاه

پس از آنکه آقامحمدخان در آخر سال ۱۲۱۱ به قتل رسید، فتحعلی شاه توانست با تدبیر و کمک حاج ابراهیم خان در اول سال ۱۲۱۲ بر مدعیان سلطنت غلبه یابد و به سلطنت برسد. در این شرایط، حاج ابراهیم خان که در مقام صدراعظم در دستگاه سلطنت قدرت فراوان داشت، بسیاری از منسوبان خود را به مناصب سیاسی گمارد. از جمله در سال ۱۲۱۳، حکومت کهگیلویه را به برادرش محمدحسین خان سپرد.^۱ در این زمان بهبهان حکومت نشین ایالت کهگیلویه بود. محمدحسین خان که ظاهراً فردی راحت‌طلب و خوش‌گذران بود، پس از ورود به بهبهان تمام امور حکومتی نواحی کهگیلویه را به میرزا سلطان محمدخان بهبهانی سپرد و خود به استراحت و عیش و عشرت پرداخت. این وضع ادامه داشت تا اینکه فتحعلی شاه در سال ۱۲۱۵ بر حاج ابراهیم خان صدراعظم غضب گرفت و وی را به قتل رساند و در پی آن تمام بستگان وی که عهده‌دار مناصبی در امور حکومتی بودند عزل شدند و یا به قتل رسیدند. در ادامه این سیاست، شاه، علی‌خان آقای قاجار را مأمور قتل محمدحسین خان کرد. در آن زمان محمدحسین خان و میرزا سلطان محمدخان برای تنبیه اعراب شریفان در منطقه زیدون به سر می‌بردند. علی‌خان آقا چون به زیدون رسید و وارد محفل محمدحسین خان شد، میرزا سلطان محمدخان را از مأموریت خود آگاه کرد و بلافاصله به داماد خود تمور

۱. در سال ۱۲۱۳، نوروزخان عزالدین ایشیک آقاسی یاشی مأمور نظم کهگیلویه شد (ر.ک: تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۴۴۸) احتمالاً مأموریت نوروزخان قبل از انتصاب محمدحسین خان بوده است.

آقاسی قاجار دستور داد از پشت سر با گلوله قره‌مینا، محمدحسین خان را هدف قرار دهد و به قتل برساند. علی خان آقا پس از قتل محمدحسین خان امور دیوانی کهگیلویه را به میرزا سلطان محمد خان سپرد.

تا سال ۱۲۱۷ این وضعیت ادامه داشت و در این مدت برخورد خاصی میان سران کهگیلویه و حکام دولتی در تاریخ ثبت نشده است.

تحولاتی که در فاصله سالهای ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۷، در ایلات کهگیلویه به وقوع پیوسته به شرح زیر است:

ایل طیبی همچنان به کلانتری ابول خان اداره می‌شد.

در ایل بهمئی احتمالاً خلیل خان کلانتری می‌کرد.

ایل بابویی پس از درگذشت محمدتقی خان، با کلانتری فرزندش شریف خان اداره می‌شد.

کلانتری ایل دشمن زیاری تا این تاریخ هنوز در اختیار شاخه گرشاسبی بود و پس از درگذشت اسدالله خان، کریم خان جانشین او شد.

در ایل چرام پس از درگذشت محمدحسین خان، کاظم خان کلانتر شد. وی در نتیجه اقدام مشترک طیبها و نوییها، احتمالاً در سال ۱۲۲۱، به قتل رسید و پس از او تا پایان دوره فتحعلی شاه به ترتیب قاسم خان و حسن خان کلانتری این ایل را به عهده داشتند.

در ایل نویی محمدجعفر خان جانشین زمان خان شد. محمدجعفر خان در قلعه گل دشمن زیاری که در آن زمان متعلق به ایل نویی بود، در نزاعی به دست پسران شخصی به نام عبدالرحیم به قتل رسید و برادرش محمد شفیع خان جانشین او شد.

در ایل بویراحمد، شاهین خان که پس از برادرش هادی خان، از ۱۲۰۸ کلانتری ایل را به عهده داشت، در سال ۱۲۱۲ شب هنگام در قلعه دهدشت به دست برادرش عبدالخلیل به قتل رسید. عبدالخلیل مدتی خود را خان نامید و در وصف او این شعر نیز گفته شد:

اشود کوه آهن چو دریای نیل اگر بشنود نام عبدالخلیل؛^۳
 اما پس از قتل شاهین خان، محمدظاهر خان پسر هادی خان به خونخواهی
 عمومی خود شاهین خان قیام کرد و موفق شد عبدالخلیل را به قتل برساند و خود
 کلاتر بلامنازع اهل شود.

در سال ۱۲۱۷ حکومت کهگیلویه و بهبهان به صادق خان آقای قاجار سپرده
 شد. صادق خان پیشکاری خود را به میرزااسلطان محمدخان وا گذاشت. پس از
 حدود یک سال یعنی در حدود سال ۱۲۱۸ میان حاکم دولتی یعنی صادق خان و
 سران کهگیلویه برخورد مهمی اتفاق می افتد، بدین گونه که ظاهراً بدون هماهنگی با
 حکومت مرکزی، صادق خان سران کهگیلویه و بهبهان از جمله محمدظاهر خان
 بسویراحمدی، شریف خان بابویی، کریم خان دشمن زیاری و میرزااسلطان
 محمد خان بهبهانی و پسرش میرزااسماعیل خان را در دهدشت حاضر و به اتهام
 طرح نقشه توطئه‌ای بر ضد حکومت مرکزی آنان را از دو چشم کور می‌کند.
 کریم خان دشمن زیاری در این واقعه فقط یک چشمش را از دست می‌دهد و چشم
 دیگرش با شفاعت تجار دهدشت و پرداخت مبلغ کلاتی به حاکم، سالم می‌ماند.^۴
 این حادثه بسیار مهم از جهات متعددی مبهم مانده است. اول اینکه درباره ریشه‌ها
 و علل آن هیچ مطلبی در تاریخ ثبت نشده است. محمود باور در کتاب خود
 کوه گیلویه و ایلات آن به نقل از افراد منطقه می‌نویسد که این عمل صادق خان در
 عوض قتل عام یک فوج سرباز پادگان بهبهان هنگام عبور از تنگ پیرزال (در شمال
 دهدشت) بود. البته افراد منطقه معتقدند که این سربازان در مسیر خود مرتکب
 اعمال خلاف عفت شده و بدین سبب ایل نویی به کمک سایر طوایف، آنها را قتل
 عام کرده‌اند.^۵ این روایت باور از ابهام موضوع نمی‌کاهد. زیرا اولاً معلوم نیست که
 فوج مذکور چرا عازم کهگیلویه شده و به قصد تنبیه و سرکوب کدام ایل عازم بوده؟
 ثانیاً از قتل عام یک فوج سرباز دولتی، چند دهه بعد، در زمان شورش

۳. کیاوند، همان کتاب، ص ۶۷.

۴. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۲۷۶؛ مجیدی، همان کتاب، ص ۳۷۶.

۵. باور، همان کتاب، ص ۳۱.

محمدباقر خان نویی نیز گزارشهایی در دست است و معلوم نیست که دو فوج سرباز دولتی قتل عام شده‌اند یا اینکه یک واقعه قتل عام اتفاق افتاده و مورخان در تطبیق زمان و تاریخ آن دچار اشتباه شده‌اند؟

بنابراین اگر دلیل نابینا کردن سران کهگیلویه به دستور صادق خان، قتل عام سربازان دولتی باشد، باید دید که انگیزه اعزام نیرو به کهگیلویه چه بوده است که خوانین چنین واکنشی نشان داده‌اند؟

علاوه بر این اگر عامل عمده قتل سربازان، ایل نویی بود، چگونه است که در میان سران کهگیلویه‌ای تنبیه شده، از خان نویی خبری نیست؟ ایل نویی در این مقطع تاریخی هنوز بزرگترین و قدرتمندترین ایل کهگیلویه بود و ایل بویراحمد در مقابل ایل نویی قدرت چشمگیری محسوب نمی‌شد. اگر چه به درستی روشن نیست که در زمان وقوع حادثه نابینا کردن سران کهگیلویه، محمدجعفر خان کلانتر ایل نویی بود و یا اینکه در این زمان محمدجعفر خان مقتول شده بود و محمدشفیع خان کلانتری ایل نویی را برعهده داشت، اما به هر حال از موضع‌گیری ایل مقتدر نویی در برابر این حادثه اطلاعی در دست نیست. همچنین از موضع‌گیری ابول خان طیبی که در این هنگام کلانتر ایل طیبی بود و رابطه حسنه‌ای با خاندان میرزا سلطان محمدخان داشته و همان‌گونه که می‌دانیم در سال ۱۲۰۰ با قتل رئیس علیرضاخان قنواتی، باعث به قدرت رسیدن مجدد میرزا سلطان محمدخان شد، در قبال این حادثه خبری ثبت نشده است.

به علاوه از سیاستی که ابله‌های چرام و بهمنی در قبال این واقعه در پیش گرفتند نیز اطلاعی در دست نیست. بدین‌گونه این حادثه با همه اهمیت که دارد، در پرده ابهام باقی مانده است.

اما فتحعلی شاه پس از اطلاع از این واقعه، صادق خان را از حکومت کهگیلویه عزل و تمام مواجب و رسوم او را قطع کرد^۶ و حکومت کهگیلویه را کلاً به میرزا

۶. صادق خان بعد از این واقعه زندگی تلخ و سختی را در پیش داشت و بیشتر سالها نقاب بی‌شرمی به صورت زده به بهبهان می‌آمد و ضمن عذرخواهی از لطف و احسان میرزا سلطان محمدخان بهره‌مند می‌شد (رک: فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۲۷۶).

سلطان محمد خان تفویض کرد.

میرزا سلطان محمد خان تا پایان عمر (سال وفات او دقیقاً معلوم نیست) به حکومت کهگیلویه و بهبهان منصوب بود. پس از وفات او پسرش میرزا منصور خان جای او را گرفت و کلیه امور حکومتی را به برادر کوچکتر خود میرزا قوما سپرد. سالها بدین منوال گذشت تا اینکه در ۱۲۳۷ حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس، دختر میرزا منصور خان را به عقد پسر خود نجفقلی میرزا درآورد و او را به فرزندخواندگی میرزا منصور خان روانه بهبهان کرد. سال بعد یعنی سال ۱۲۳۸ نجفقلی میرزا از پدر خود فرمانفرما لقب والی دریافت کرد و میرزا منصور خان به نیابت و قائم مقامی او منصوب شد. این وضعیت تا ۱۲۴۴ ادامه داشت. اما در این تاریخ، افرادی موفق شدند بین نجفقلی میرزا و میرزا منصور خان اختلاف بیفکنند و این اختلاف منجر به جنگ آن دو شد و در نتیجه دست میرزا منصور خان از امورات حکومتی کوتاه گشت و او و عیالش به شیراز تبعید شدند. فرمانفرما مالیات دیوانی بلوک جره را برای تأمین معاش او در اختیارش قرار داد؛ اما سرانجام در سال ۱۲۴۷، از یکطرف رضاقلی میرزا فرزند دیگر فرمانفرما که با نجفقلی میرزا اختلاف داشت به تحریک میرزا منصور خان بر ضد نجفقلی میرزا پرداخت و از طرف دیگر ایلات کهگیلویه (معلوم نیست همه ایلات یا تعدادی از آنها، ولی به احتمال زیاد ایل طیبی باتوجه به رابطه حسنه اش با خاندان میرزا منصور خان، یکی از این ایلات بوده است) که ظاهراً از نجفقلی میرزا رضایت خاطر نمی داشتند و خواهان حکومت میرزا منصور خان بودند به تشویق و تحریک میرزا منصور خان برای تصرف مجدد قدرت پرداختند. مؤلف فارسنامه ناصری در این باره می نویسد:

و هم در اواخر این سال [۱۲۴۷]: میرزا منصور خان بهبهانی که مدتی از حکومت موروثی کوه گیلویه محروم بود به تقویت نواب نجفقلی میرزا نایب‌الایاله، جمعیتی از الوار را فراهم آورده و به جانب بهبهان حرکت نمود و نواب رضاقلی میرزا والی بهبهان، جماعتی را به استقبال او فرستاد، در دو فرسخ مشرقی بهبهان تلافی شده، جنگ نمودند و میرزا عبدالله خان پسر میرزا منصور خان که زور رستم و نیروی اسفندیاری داشت کشته گشت و در آخر کار فرستادگان والی شکست یافته، فرار نمودند و روز دیگر قصبه بهبهان در

تصرف میرزا منصور خان در آمد و نواب والی [نجفقلی میرزا] به جانب شیراز شتافت.^۷

بدین‌گونه با همکاری و مساعدت سران کهگیلویه، میرزا منصور خان حکومت کهگیلویه و بهبهان را به دست گرفت و تا پایان عصر فتحعلی شاه و حتی چند سال در دوران محمد شاه، این سمت را به عهده داشت.

همزمان با این تحولات سیاسی در عرصه مدیریت و حاکمیت دولتی در منطقه، موقعیت ایلات و روابط آنها با حکام دولتی و با همدیگر نیز دستخوش تحولاتی بوده است. شاخه گرشاسبی ایل دشمن‌زبانی که با سلسله‌های افشاریه و زندیه روابط حسنه‌ای داشت و کلانتران ایل از میان این شاخه منصوب می‌شدند، مورد خشم سلسله قاجاریه قرار گرفت و در دوره سلطنت فتحعلی شاه به تدریج کلانتری و قدرت سیاسی ایل از شاخه گرشاسبی به شاخه الیاسی منتقل شد و در تداوم همین سیاست بود که بعد از کریم خان گرشاسبی که قبلاً به دست صادق خان قاجار نابینا شده بود، کریم‌ای رحیم خان^۸ از شاخه الیاسی مورد حمایت حکام دولتی واقع شد و کلانتری ایل را به عهده گرفت و پس از او فرزندش فریدون خان به کلانتری رسید. فریدون خان تا اواخر سلطنت محمد شاه قاجار کلانتری را در اختیار داشت و از آن تاریخ تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، کلانتری ایل مذکور در اختیار فرزندان و نوادگان وی باقی ماند. ایل نویی به ریاست محمد شفیع خان در آن زمان هنوز مقتدرترین ایل منطقه محسوب می‌شد. محمد شفیع خان که تا پایان سلطنت فتحعلی شاه و حتی سالهای اول سلطنت محمد شاه می‌زیست، ثروت و قدرت بسیاری داشت و از سالهای ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۸ به دستور فرمانفرما والی فارس ضابطی طوایف چهار بنیچه کهگیلویه را به عهده گرفت.^۹ نقل می‌کنند که در اصطبل او هفتصد اسب و به روایتی هزار اسب برای اجرای مراسم تشریفاتی و امور نظامی

۷. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۷۴۷ و ۷۴۸؛ ج ۲، ص ۱۰۹۲.

۸. بنابر روایت آقای حاج اسفندیار جمشیدی، کریم‌ای رحیم خان و کریم خان (با کریم خان گرشاسبی اشتباه نشود) فرزندان جعفر و جعفر فرزند قاید شیر محمد و شیر محمد فرزند کمال الدین بوده است.

۹. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۴۸۹.

نگهداری می شده است. خان نویی دو مرکز کلانتری داشت که یکی قلعه پلی (ضرغام آباد) و دیگری قلعه امارت نامیده می شد. وی نقاره خانه ای بر یکی از تپه های مرتفع میان دشت مازة تولیان و راک دشمن زیاری بنا کرده بود. در مواقع لزوم با به صدا درآوردن نقاره ها، سواران ایل نویی در مقر خان (قلعه پلی) حاضر می شدند تا از محمدشفیع خان دستور حمله نظامی به مخالفان یا استقبال از بزرگان منطقه ای و مملکتی را بشنوند. شهرت و قدرت محمدشفیع خان به گونه ای بود که برخی از شاهزادگان قاجاری در صورت احساس خطر، به فکر پناهنده شدن به وی می افتادند، برای مثال هنگامی که فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ درگذشت و محمد شاه به سلطنت رسید، برخی از برادران محمد شاه هوای سلطنت به سر داشتند و برای رسیدن بدان به مخالفت با محمد شاه برخاستند. یکی از این افراد حسینعلی میرزا نوه فتحعلی شاه بود که فرزندش به نام میرزا قلی خان در این زمان نایب الحکومه فارس بود. پس از اینکه سلطنت محمد شاه تثبیت شد و مخالفان او متواری شدند، حسینعلی میرزا و فرزاندانش نیز مجبور به فرار شدند. میرزا قلی خان که می خواست از شیراز فرار کند و در این باره با برادران خود به مشورت نشست و درصدد پیدا کردن پناهگاهی بود در خاطرات خود می نویسد:

برادر مکرم والی بیان نمود که اگر چه همیشه اوقات که تصور چتین روزی را در پیش خود می کردم، به علت سابقه الفتی که در ولایت کهگیلویه و عربستان یا محمدشفیع خان نویی و بعضی از مشایخ اعراب داشتم، گریزگاه خود را و پناه خود را در آن مملکت می دانستم...^{۱۰}

این عبارات به خوبی میزان قدرت و اهمیت ایل نویی و محمدشفیع خان را روشن می کند.

محمدطاهر خان بویراحمدی که از ۱۲۱۲ خانی خود را شروع کرده و در ۱۲۱۸ به دست صادق خان قاجار نابینا شده بود، در تمام دوران سلطنت فتحعلی شاه و

۱۰. سفرنامه رضاقلی میرزا نایب الاباله، به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار. تهران، اساطیر، ۱۳۶۱، ص ۱۳۴.

حتی مدتی پس از آن، کلاتری ایل بویراحمد را مقتدرانه در دست داشت و به تدریج زمینه‌های گسترش قدرت خود را فراهم می‌ساخت. او با دختر ابول‌خان طیبی ازدواج کرد و این وصلت با ایل طیبی در گسترش قدرت ایل بویراحمد تأثیر چشمگیری گذاشت. از یک سو با این وصلت رابطه حسنه ابول‌خان با حاکم کهگیلویه و بهبهان (میرزا سلطان محمد خان و پس از او پسرش میرزا منصور خان) در بهبود روابط ایل بویراحمد با حاکم دولتی مؤثر واقع شد، و از سوی دیگر این وصلت در ایجاد جبهه متحد دو ایل طیبی و بویراحمد در مقابل سایر ایلات به ویژه ایل قدرتمند نویی نقش چشمگیری داشت. نقش این وصلت در واقع در حوادث بعدی از جمله جنگ بین ایل نویی و ایل بویراحمد نمایان می‌شود.

بدین ترتیب اگرچه از اوضاع کهگیلویه در دوره فتحعلی شاه اطلاع چندانی در دست نیست و در واقع روابط ایلات با همدیگر و با حکومت و متقابلاً روابط حکومت با ایلات، میزان مالیات هر ایل، نحوه پرداخت آن و رفتار مأمورین دولتی با مردم چندان روشن نیست، اما قرائن تاریخی حکایت از آن می‌کنند که از بعد از حادثه نابینا کردن تعدادی از سران ایلات در ۱۲۱۸، برخورد مهمی میان حکومت و سران ایلات به وقوع پیوسته و جنگ مهمی میان ایلات انفاق نینتاده و اگر حادثه‌ای رخ داده باشد، در تواریخ ثبت نشده است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که در مجموع، کهگیلویه در عصر فتحعلی شاه و تا هنگام مرگ وی در سال ۱۲۵۰، نسبت به مقطع قبلی، نسبتاً آرامتر بوده است.

دوره محمد شاه

محمد شاه قاجار از ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴ سلطنت کرد. دوره سلطنت او اگرچه نسبت به دوره سلطنت فتحعلی شاه کوتاهتر و حتی کمتر از نصف آن بود، اما در این دوره در کهگیلویه تحولات مهمی رخ داد که بر روند تحولات سیاسی منطقه در دهه‌های بعد تأثیر چشمگیری داشت.

میرزا منصور خان که از اواخر سلطنت فتحعلی شاه حکومت کهگیلویه و بهبهان را در اختیار داشت، تا سال ۱۲۵۵ که وفات یافت بر منصب خود باقی بود. پس از

درگذشت وی فرزندش میرزا سلطان محمد خان دوّم جانشین او شد و امور حکومتی را به عموی خود میرزا قوما وا گذاشت. میرزا قوما در زمان میرزا منصور خان هم سمت معاونت او را داشت.

در اواسط سال ۱۲۵۷، پس از مرگ نصرالله خان قاجار دولو، حکومت فارس به فرهاد میرزا برادر کوچکتر محمد شاه سپرده شد. در همین مدت اهالی کهگیلویه از پرداخت مالیات خودداری کرده بودند. فرهاد میرزا، منصور خان سرتیپ فراهانی را با فوج سربازان فراهانی مأمور وصول مالیات کهگیلویه کرد و با ورود منصورخان فراهانی به بهبهان، میرزا قوما حاکم منطقه مجبور به فرار شد. مؤلف فارسنامه ناصری در این باره می‌نویسد:

چون اهالی کوه گیلویه و بهبهان و فلاحی و محمره در ادای مسائل دیوان تسامح نموده بودند، نواب معظم‌الیه، منصورخان سرتیپ فراهانی را با سرباز فراهان برای وصول مالیات مأمور فرمود و چون به بهبهان رسید میرزا قوما والی آن سامان از بهبهان فرار کرده به جانب اصفهان شتافته به جناب منوچهر خان معتمدالدوله متصل گشته بسیار مید و منصورخان سرتیپ در اندک زمانی مالیات نواحی کهگیلویه و رامهرمز و فلاحی را وصول نمود و آمیختگیها را فرو نشانید و شیخ سامر خان، شیخ المشایخ بنی کعب، حاکم فلاحی را گوشمالی لایق بداد و بعد از وصول آن اخبار به حضرت شاهزاده آزاده [فرهاد میرزا]، ایالت و حکمرانی کوه گیلویه و بهبهان و رامهرمز و فلاحی از بندر هندیان تا سامان محمره به منصور خان سرتیپ فراهانی ارزانی فرمودند ولی بهره‌ای چندان نبرده، در ماه رمضان این سال [۱۲۵۷] در قصبه ده دشت کوه گیلویه زندگانی را بدرود نمود.^{۱۱}

همچنین هنری لایارده، انگلیسی که در این ایام در نواحی جنوبی ایران حضور داشت، خاطرات یکی از روزهای اقامت خود را در منزل شیخ سامر خان کعبی در سفرنامه خود این‌گونه ذکر می‌کند:

فرش خود را در گوشه‌ای از مزیف گستردم و به استراحت پرداختم. عصر

آن روز با نهایت تعجب دیدم میرزا قوما حکمران بهبهان و دوست قدیمم به اتفاق محمدعلی خان رئیس طایفه تومی که او را هم از قبل می‌شناختم وارد مضاف شدند. آن دو با حدود پنجاه سوار به فلاحیه آمدند. سر و وضع کثیف و گل‌آلودشان نشان می‌داد که در بین راه زحمات فراوانی متحمل شده‌اند. میرزا قوما از دیدن من خوشحال شد و بعد از صرف شام تمام وقایعی را که پس از خروجم از بهبهان برایش رخ داده بود بازگو نمود و گفت که مرا هم مانند محمدتقی خان یاغی دولت قلمداد نمودند و پسرم را نیز دستگیر و زندانی نمودند و سپس به عادت بذله‌گویی همیشگیش گفت "خدا بزرگ است" این پنجمین بار است که بدون زن و فرزند مجبور شدم بهبهان را ترک نمایم. وقتی که سگهای ایرانی گوشت را خوردند استخوانش را هم برای ما باقی خواهند گذاشت.^{۱۲}

ظاهراً بیماری وبا باعث مرگ بیش از ۷۰۰ نفر از سربازان میرزا منصور خان فراهانی شد. شاید مرگ میرزا منصور خان هم به علت بیماری وبا بوده باشد. به هر حال پس از مرگ میرزا منصور خان، احتمالاً میرزا قوما مجدداً توانست وارد بهبهان شود،^{۱۳} ولی چند ماه پس از مرگ میرزا منصور خان فراهانی، در سال ۱۲۵۸ حکومت کهگیلویه و بهبهان به شکرالله خان نوری سپرده شد.^{۱۴}

آنچه تاکنون بیان شد، تحولات سیاسی منطقه کهگیلویه در عرصه مدیریت و حاکمیت سیاسی در فاصله سالهای ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۸ بود؛ اما چون در همین فاصله زمانی، تحولات مهمی از نظر سیاستهای ایلی در کهگیلویه به وقوع پیوست، در اینجا به تشریح سیاست داخلی منطقه کهگیلویه می‌پردازیم و سپس حوادث سال ۱۲۵۸ به بعد را پی می‌گیریم.

در سال ۱۲۵۰ و احتمالاً پس از فوت فتحعلی شاه جنگ سختی میان ایل نویی به رهبری محمد شفیع خان و ایل بویراحمد به رهبری محمدطاهر خان، رخ داد.

۱۲. سرواستین هنری لایارد، سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران، ترجمه مهتاب امیری، تهران،

وحید، ۱۳۶۷، توضیح مترجم در پاورقی، ص ۱۹۳. ۱۳. همان کتاب، ص ۴-۱۹۳.

۱۴. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۷۸۱.

بدین سبب وقوع این جنگ را پس از مرگ فتحعلی شاه محتملتر می‌دانیم که معمولاً در فاصله میان مرگ یک شاه و تثبیت قدرت شاه جدید، سلطه حکومت بر مناطق مختلف مملکت به ویژه مناطق عشایری دستخوش تزلزل و بی ثباتی می‌شد. در عرف عشایری، رفتن یک شاه و آمدن شاه جدید را "شاه‌گردش" می‌گفتند و به گونه‌ای آن را فرصت مناسبی برای رهایی از سلطه حکومت و دست زدن به اقداماتی که در دوران ثبات و قدرت حکومت مرکزی مقدور نبود، می‌دانستند. از این رو احتمال وقوع جنگ میان ایل بویراحمد و ایل نویی در آغاز سلطنت محمد شاه بیشتر بوده است. این جنگ از آنجا اهمیت دارد که به شکست ایل مقتدر نویی انجامید و یکی دیگر از گامهای ایل بویراحمد برای گسترش قلمرو خود را در پی داشت از موضع‌گیری سایر ایلات کهگیلویه در قبال این جنگ اطلاع دقیقی در دست نیست. دو ایل بابویی و بهمنی (احتمالاً تحت کلاتری الله کرم خان و خلیل خان) به دلیل دوری از میدان جنگ، مداخله و مشارکتی نداشته‌اند و اگر جهت‌گیری سیاسی و یا علاقه قلبی به یکی از طرفین داشتند در جایی ثبت نشده و یا ناکتون در معرض دید پژوهشگران قرار نگرفته است. ایل چرام که در آن زمان احتمالاً به کلاتری عبدالله خان اداره می‌شد، ظاهراً همچنان در دوران ضعف به سر می‌برد، و به هر حال از موضع‌گیری سران آن در قبال این جنگ اطلاعی در دست نیست. ایل دشمن زیاری که در این مقطع به کلاتری فریدون خان اداره می‌شد، احتمالاً در این جنگ، متحد ایل طیبی بوده؛ زیرا تا این تاریخ روابط ایل دشمن زیاری و ایل طیبی معمولاً حسنه بوده است، اما ایل طیبی به این دلیل که دختر ابول خان کلاتر این ایل همسر محمد طاهر خان بویراحمدی بود، در جنگ از ایل بویراحمد حمایت و ابول خان شخصاً نیروهای طیبی را در این جنگ فرماندهی کرد و سرانجام هم به قتل رسید.^{۱۵} مهمتر از بی‌اطلاعی از سیاست ایلات

۱۵. نور محمد مجیدی در مورد مشارکت ایل طیبی در جنگ میان بویراحمد و نویی دو روایت متناقض ذکر کرده است. وی در صفحه ۲۵۸ کتاب خود می‌نویسد: "در آن جنگ ایل طیبی به حمایت از نوییها بر می‌خیزد و کلاتر آن ابول خان پدو زن محمد طاهر خان به دست بویراحمدیها در محلی به نام بهالی‌لی واقع در منطقه جوعانه سادات ساداتی که در آن زمان جزو ناحیه ایل نویی بود کشته

در این مرحله تاریخی، بی‌اطلاعی از موضع‌گیری حکومت فارس و کهگیلویه و به عبارتی موضع‌گیری دولت مرکزی در قبال این جنگ است.

به هر حال در منطقه «پهنالی‌لی» میان دو ایل بویراحمد و نویی جنگ درگرفت. می‌گویند در ایام شروع جنگ، محمدطاهر خان به امامزاده علی واقع در سادات می‌رود و متوسل می‌شود و می‌گوید: «ای امامزاده، جنگ ورزا و دوپل»^{۱۶} است و خودت یاری کن.

منظور محمدطاهر خان نبود توازن قوا میان دو طرف جنگ بود، بدین معنا که نوییها قویتر از بویراحمدیها به نظر می‌رسیدند؛ اما سرانجام ایل نویی شکست خورد و غارت شد. محمدطاهر خان موفق شد بخش مهمی از ناحیه نویی را تصرف و به حوزه قلمرو خود منضم کند و در قلعه سرچنار که محل طایفه میراحمدی نویی بود، مستقر شود. بدین‌گونه ناحیه تحت تصرف بویراحمد، پس از این پیروزی به چند برابر قبل از آن گسترش یافت و به همین نسبت بر قدرت اجتماعی و سیاسی سران این ایل افزوده شد.

یکی از غنایمی که در این جنگ به دست محمدطاهر خان بویراحمدی افتاد، اسب مخصوص محمدشفیع خان بود. این بیت در وصف این واقعه سروده شد:

خُدائِه پَنگَر و اِخوش و کَارش یَدَکِ مَحشَفی ، کُوری سِوارش^{۱۷}

ایل بویراحمد با پیروزی در این جنگ، گامی دیگر در راه ترقی و گسترش قدرت خود برداشت. از سوی دیگر شکست ایل نویی در این جنگ، سرآغاز اضمحلال تدریجی این ایل شد. در نتیجه این شکست نه تنها قدرت محمدشفیع خان متزلزل شد، بلکه هیبت و صلابت او در ایل خودش نیز خدشه‌دار شد و این امر موجب

→ می‌شود. و از طرفی در صفحه ۲۲۰ می‌نویسد: «ابول‌خان در جنگی که میان بویراحمدیها و نوییها در زمان محمد طاهر خان بویراحمدی و محمد شفیع خان نویی در منطقه پهنالی‌لی سادات کنونی روی داد به هواداری از بویراحمدیها یا نوییها گشته شد.»

۱۶. در گویش لری، ورزا به معنای گاو نر کار دیده و پُل به معنای گاو نر جوان ناکارآموده است. منظور این است که دو پسر جوان محمد طاهر خان (عبدالله و خداکرم) فرماندهی عملیات نیروهای بویراحمد را به عهده داشتند در حالی که افراد مجربتری نیروهای ایل نویی و متحدین آن را فرماندهی می‌کردند.

۱۷. یعنی کار خدا را ببینید که هم اکنون فرد کوری (محمد طاهرخان) بر اسب وزنه مخصوص محمد شفیع (ع) به لهجه محلی محشفی) خان سوار شده است (رک: کیانود، همان کتاب، ص ۶۹).

گردید تا خان زادگان نویی که تا این زمان جرئت اظهار وجود و عرض اندام در مقابل وی نداشتند، به تدریج در صدد مقابله و دشمنی با او و سرانجام سرنگونی وی برآیند. یکی از این افراد، محمدعلی خان پسر برادر محمدشفیع خان (یعنی پسر محمدجعفر خان مقتول) بود. پس از قتل محمدجعفر خان، محمدشفیع خان سرپرستی پسر او را که محمدعلی نام داشت به عهده گرفته بود و ظاهراً او را همانند فرزندان خود عزیز می داشت. محمدعلی به تدریج بزرگ شد و پس از شکست محمدشفیع خان و ایل نویی از ایل بویراحمد، در صدد سرنگونی محمدشفیع خان برآمد و در فرصتی مناسب که محمدشفیع خان در مسیر «پلی» به «سوق» احتمالاً عازم فریبه «تولیان» بود، او را هدف گلوله قرار داد و به قتل رساند^{۱۸} (سال قتل محمدشفیع خان دقیقاً معلوم نیست، اما احتمالاً در فاصله ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۵ رخ داده است) و خود را خان ایل نویی نسامید. محمد خان پسر محمدشفیع خان پس از قتل پدر ناگزیر از فرار به قلعه آرو شد و در صدد مقابله با محمدعلی خان و تصرف مجدد قدرت و جانشینی پدر برآمد. در آن زمان، کلانتری ایل نویی را عملاً محمدعلی خان برعهده داشت و محمد خان هم در تدارک مقدمات برای نبرد قدرت با او بود و این خود یکی دیگر از عوامل اضمحلال تدریجی قدرت ایل نویی شد، اما محمدعلی خان در مجموع، کلانتری مقتدر و جسور بود. در صفحات پیشین اشاره کردیم که محمدعلی خان در حدود سال ۱۲۵۷ از پرداخت مالیات به دولت سرباز زد و با میرزا قوما همدست شد و در منزل شیخ سامر خان در فلاحیه (شادگان) با محمدتقی خان چارلنگ بختیاری و هنری لایارد انگلیسی دیدار کرد. به هر حال تا ۱۲۵۹ یا ۱۲۶۰ که محمد خان موفق شد با نقشه‌ای مخصوص، محمدعلی خان را به قتل برساند، اختلاف و دسیسه‌های این دو خان نویی بر ضد همدیگر ادامه داشت و مسیر تضعیف ایل نویی را هموارتر ساخت.

همزمان با تحولات فوق در ایل نویی، در ایل بویراحمد نیز تحولاتی رخ داد. احتمالاً در همین ایام یعنی فاصله سالهای ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۷، پس از اینکه ایل

۱۸. مجیدی، همان، ص ۳۸۴؛ گپاوند، همان، ص ۶۲.

بویراحمد بر ایل نویی غلبه کرد، به دلایلی که برای ما روشن نیست، در منطقه کوه بدیل با ایل طیبی و ایل بهمنی درگیر جنگ شد. در این جنگ، ایل دشمن زیاری به کلاتتری فریدون خان، ابتدا از ایل طیبی حمایت می‌کرد، ولی بر اثر برخوردی ساده، تغییر موضع داد و از ایل بویراحمد حمایت کرد. موضوع این بود که در یکی از روزهای جنگ، فریدون خان دشمن زیاری مشغول قلیان کشیدن بود، که یک نفر از ایل طیبی بدون توجه به سلسله مراتب و رعایت شأن خان، با حالت عادی و تقریباً تحقیرآمیزی به خان دشمن زیاری گفت قلیان را به من بده. حاضرین به او تذکر دادند که در گفتار با خان باید احترام را رعایت کرد. فرد طیبی در پاسخ گفت این که خان نیست. خان، محمدعلی خان شترسوار است (می‌گویند در این جنگ، محمدعلی خان طیبی سوار شتر می‌شده است و فرد طیبی با ذکر این مطلب می‌خواسته برتری خان خود را به رخ دیگران بکشد). این گفتار توهین‌آمیز بر دشمن زیاریها گران آمده و محرمانه با بویراحمدیها تماس گرفته و همبستگی خود را با آنها اعلام داشته‌اند. موقعیت ایل دشمن زیاری از نظر نظامی برای طرفین جنگ مهم بوده، زیرا در منطقه مابین دو طرف نزاع واقع بوده است و از این رو حمایت آن ایل از هر کدام از طرفین جنگ تأثیری تعیین‌کننده داشته است. در هنگام جنگ، هر ایل پرچم مخصوصی را حمل می‌کرد و به دلیل همین موقعیت نظامی در این جنگ رنگ پرچم ایل دشمن زیاری سرخ بود. به هر حال پس از تغییر موضع ایل دشمن زیاری راه برای تهاجم بویراحمد هموار شد و بویراحمدیها با موافقت دشمن زیاریها از این ناحیه به ایلهای طیبی و بهمنی حمله کردند و سرانجام آنها را شکست دادند. نیروهای طیبی و بهمنی مجبور به عقب‌نشینی شدند و بویراحمدیها و دشمن زیاریها به تعقیب آنها پرداختند و محمدعلی خان را در محل قنات آب لُئده به قتل رساندند.^{۱۹}

پیروزی بویراحمد در این جنگ آثار متعددی داشت. از یک سو شکست ایلهای طیبی و بهمنی پس از شکست ایل نویی، به گسترش هرچه بیشتر نفوذ ایل

۱۹. یعقوب غفاری، شناسنامه ایلات و عشایر استان کهگیلویه و بویراحمد، تهران، نشر روایت، ۱۳۷۲، ص ۱۹ و ۲۰؛ به نقل از حاج اسفندیار جمشیدی.

بویراحمد و تثبیت قدرت آن انجامید و از سوی دیگر اتحاد دشمن زیاری با بویراحمد در این جنگ سرآغاز پیوندهای سببی و همبستگی بیشتر میان این دو ایل در دهه‌های بعد شد، که این امر خود در گسترش قدرت ایل بویراحمد تأثیر بسزایی داشت، زیرا در شرایطی که قدرت ایل نویی رو به افول می‌رفت و ایلهای طیبی و بهمئی هم شکست خورده بودند و علاوه بر این، موقعیت جغرافیایی آنها به گونه‌ای بود که از حوزه اقتدار ایل بویراحمد به دور بودند و مانعی برای ترقی آن محسوب نمی‌شدند، سازش و وصلت با ایل دشمن زیاری، برای ایل بویراحمد مغتنم بود و راه را برای ظهور آن همچون ایلی قدرتمند در عرصه سیاسی کهگیلویه هموار می‌کرد.

حادثه مهم دیگری که در این مقطع تاریخی روی داد، تقسیم منطقه بویراحمد به دو قسمت بویراحمد گرمسیر و بویراحمد سردسیر بود. محمدظاهر خان بویراحمدی که توانسته بود ایلات رقیب را منکوب کند و قلمرو سیاسی و جغرافیایی ایل خود را گسترش دهد و در مقام مهمترین ایل منطقه ظاهر شود، موقعیت را مناسب دید تا با آینده‌نگری و دوراندیشی، برای بقای برتری و اقتدار ایل بویراحمد در دوران پس از حیات خود، چاره‌ای بیندیشد. محمدظاهر خان دو زن داشت، یکی دختر ابول خان طیبی و دیگری دختر شاهین خان عموی خود وی. از دختر ابول خان چهار پسر به نامهای علی محمد، علی مراد، علی پناه و محمدجعفر داشت و از دختر شاهین خان دو پسر به نامهای عبدالله و خداکرم برایش باقی مانده بود.

او که می‌ترسید فرزندانش پس از مرگ وی درگیر جنگ قدرت شوند و علاوه بر از بین بردن همدیگر موجبات تضعیف ایل و از دست دادن موقعیت برتر به دست آمده را فراهم آورند، در سالهای آخر عمرش که به احتمال زیاد مقارن با نبعه اول سلطنت محمد شاه بود، کل قلمرو سیاسی ایل بویراحمد را میان فرزندان دو زن خود تقسیم کرد. مؤلف فارسنامه ناصری در این باره می‌نویسد:

در سال ۱۲۱۷، صادق خان آقای قاجار، او را کور نمود و سالها در کوری زندگانی داشت و در زندگی خود ناحیه بویراحمد را دو قسمت نموده آنچه را

از بلاد شاپور [در] تصاحب داشت به علی محمد خان پسر بزرگتر خود واگذاشت و به این اندازه از تیره‌های بویراحمد، ضمیمه این محال نمود و آنچه را از ناحیه تل خسروی و ناحیه رون متصرف بود به عبدالله خان و خداکرم خان پسران کوچکتر خود سپرد و به این اندازه از تیره‌های بویراحمد ضمیمه نمود و شرط فرمود که هیچ یک از این پسرها، در تصرفی دیگری مداخلت نمایند، پس ابواب جمعی علی محمد خان را بویراحمد گرمسیری و متصرفی عبدالله خان و خداکرم خان را بویراحمد سرحدی گفت و تاکنون تیره‌های بویراحمدی بر این قرار باقی‌اند.^{۲۰}

بدین ترتیب در فاصله سالهای ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۷ منطقه و ایل بویراحمد به دو قسمت سردسیر و گرمسیر تقسیم شد و همان‌گونه که سایر ایلات مستقل با همدیگر روابط سیاسی گوناگون و دوره‌های جنگ و صلح داشتند، از این تاریخ به بعد، دو قسمت بویراحمد به تدریج برخلاف وصیت محمدطاهر خان، همانند دو ایل مستقل هم با خودشان و هم با دیگر ایلات درگیر جنگ و ستیز شدند و تقسیم‌بندی مذکور همچون عامل جدیدی بر سایر عوامل افزوده شد و موجب افزایش برخوردها و کشمکشهای ایلی گردید.

در همین مقطع زمانی یعنی در فاصله سالهای ۱۲۵۸ - ۱۲۵۰ در بخش دیگری از منطقه کهگیلویه تحول سیاسی مهمی رخ داد که عبارت از تقسیم ایل طیبی و قلمرو آن به دو شاخه گرمسیری و سردسیری است. ابول خان که تا حدود سال ۱۲۵۰ در قید حیات بود کلانتری کل ایل طیبی را برعهده داشت، اما پس از او میان فرزندان او اختلاف افتاد و این اختلاف سرانجام منجر به تقسیم ایل طیبی به دو قسمت سردسیر و گرمسیر شد.^{۲۱} از انگیزه اختلاف میان فرزندان ابول خان مطلع نیستیم.

۲۰. فارستامه ناصری، ج ۲، ص ۱۴۸۲.

۲۱. در مورد نحوه تقسیم ایل طیبی و تعداد فرزندان ابول خان و ترتیب جانشینان او در شاخه سردسیری ایل طیبی، روایتهای مختلفی وجود دارد (در این باره رک: صفی‌زاده، همان کتاب، ص ۷۰۲-۶۹۷؛ مجیدی، همان کتاب، ص ۲۲۷-۴۲۰). چون مندرجات دو نوشته مذکور در این مورد اشکالاتی داشت و اطلاعات کسب شده از مطلقین محلی طیبس سردسیر با توجه به سایر قراین تاریخی، معتبرتر

معلوم نیست آیا ابول خان زنان متعدد داشته و این امر موجب بروز اختلاف میان فرزندان آنان شده یا اینکه قدرت طلبی انگیزه اصلی اختلاف بوده است. به هر حال ابول خان فرزندان متعددی داشت که از میان آنان، محمد خان، محمد علی خان، شهباز خان، فتح الله خان و عبدالرحیم خان شناخته شده هستند. ظاهراً محمد خان یک طرف اختلاف و چهار برادر دیگر طرف مقابل او بوده‌اند. به هر حال کشمکش میان آنان شروع شد و به تدریج گسترش یافت و طوایف و قبیایل طبیعی باتوجه به پیوندها و مناسباتشان، هر کدام از یکی از طرفین حمایت کردند و بدین ترتیب طوایف ساکن منطقه گرمسیر به طرفداری از محمد خان و طوایف منطقه سردسیر به طرفداری از محمد علی خان و شهباز خان و فتح الله خان برخاستند؛ بنابراین در رایزنی عمومی، بزرگان و کدخدایان ایل طبیعی با همکاری علی محمد خان بویراحمدی که خواهرزاده خوانین طبیعی بود، به این نتیجه رسیدند که ابواب جمعی ایل طبیعی میان طرفین تقسیم شود و بدین گونه ایل طبیعی و قلعه رو آن به دو قسمت گرمسیری و سردسیری تقسیم شد و طبیعی گرمسیر در اختیار محمد خان و طبیعی سردسیر در اختیار محمد علی خان و برادرانش قرار گرفت. محمد خان تا ۱۲۶۲ کلانتری ایل طبیعی گرمسیر را به عهده داشت، اما محمد علی خان پس از مدتی کلانتری (مدت کلانتری او معلوم نیست) در جنگی که میان ایل طبیعی از یکطرف و دو ایل بویراحمد و دشمن زیاری از طرف دیگر رخ داد به قتل رسید و شهباز خان برادر دیگر او کلانتری طبیعی سردسیر را به دست گرفت. مدت کلانتری شهباز خان هم روشن نیست اما او هم حداقل تا ۱۲۶۲ زمام امور ایل را در دست داشت، زیرا در سال ۱۲۶۱ محمد خان و شهباز خان به اتفاق هم در مقام نمایندگان ایل طبیعی با میوزا فتاح خان گرمرودی نماینده دولت وقت، در بهبهان دیدار کردند.^{۲۲} همان گونه که قبل از این ذکر شد، در سال ۱۲۵۸، شکرالله خان نوری به حکومت کهگیلویه منصوب شد. در آن زمان محمد طاهر خان بویراحمدی در قید

→ به نظر می‌رسد، در این نوشته به اظهارات مطلعین طبیعی سردسیر اعتماد و استناد کرده و از اطلاعاتی که آقای محمد خان نریسانی، از محترمین منطقه طبیعی سردسیر، در اختیار نگارنده قرار دادند، استفاده کرده‌ام.

۲۲. رک: صفحات آینده همین کتاب که به ذکر مطالب گرمرودی پرداخته است.

حیات نبود و علی محمد خان فرزند بزرگترش کلانتر بویراحمد گرمسیر و عبدالله خان فرزند دیگرش کلانتر بویراحمد سردسیر بود. در ایل بابویی، الله کرم خان فرزند شریف خان جانشین پدر شده بود. کلانتری ایل طیبی گرمسیری را محمد خان، کلانتری ایل طیبی سردسیری را شهبازخان و کلانتری ایل بهمئی را خلیل خان برعهده داشت. ایل چرام احتمالاً در این تاریخ با کلانتری عبدالله خان و ایل دشمن زیاری با کلانتری جمشید خان اداره می شده است.

تدبیر و مال اندیشی محمدطاهر خان برای تحکیم پیوند برادری میان فرزندان چندان مؤثر واقع نشد و اتحاد آنها دیری نپایید. علی محمد خان که مفر حکومتش در قلعه آرو بود، طبق سنوالت گذشته در دوران حیات پدر، تابستان را به عنوان سردسیر در حوزه حکومتی برادر خود عبدالله خان، یعنی منطقه تل خسروی، به استراحت می گذراند. اما در یک تابستان عبدالله خان برادر بزرگ خود علی محمد خان را، که میهمان وی و در منطقه تل خسروی مستقر بود، توقیف و زندانی می کند و با کمک قوه قهریه بخشهایی از ایلات تابع او را از منطقه گرمسیر به منطقه سردسیر می کوچاند و جزو ابوابجمعی خود می کند. سرانجام علی محمد خان پس از چند ماه توقیف، موفق به فرار می شود و خود را به آرو می رساند. اختلاف میان بویراحمد سردسیر و گرمسیر از این تاریخ آغاز و موجب جنگ و کشمکشهای زیادی میان دو قسمت ایل مذکور می شود.^{۲۳}

عبدالله خان بویراحمدی با شکرالله خان نوری حاکم کهگیلویه میانه خوبی نداشت و از وی اطاعت نمی کرد، نوری، الله کرم خان بابویی را تحریک کرد تا با بهانه فرار دادن اختلافات مرزی به عبدالله خان حمله کند. سرانجام نیروهای مشترک بابویی و ممسنی با پشتیبانی نیروهای دولتی به بویراحمد سردسیر حمله ور شدند. جنگ در منطقه تسوج (تسی) در گرفت و منجر به شکست بویراحمد سردسیر، زخمی شدن عبدالله خان و دستگیری او شد. عبدالله خان را در همان حال به بهبهان اعزام کردند و وی بر اثر جراحات وارده در بین راه درگذشت.^{۲۴} بویراحمدیها که در دوران محمدطاهر خان، دوره ای از اقتدار و برتری را تجربه کرده بودند، به دلیل

۲۳. باور، همان کتاب، ص ۸۸-۲۴. مجیدی، همان کتاب، ص ۲۵۹؛ کیانود، همان کتاب، ص ۶۹.

اختلافات درون ایلی (سردسیر و گرمسیر)، وحدت و اقتدار پیشین را از دست دادند و شکست از نیروهای مشترک بابویی و دولتی، ضعف آنها را تشدید کرد. در چنین شرایطی بود که محمدعلی خان نویی که مدتی قبل از این تاریخ در شیراز تحت نظر قرار داشت و در دوره حکومت فرهاد میرزا توانسته بود خود را به منطقه کهگیلویه برساند و به سازماندهی بخشی از ایل نویی پردازد، از ضعف ایل بویراحمد استفاده و به آنان حمله و غارتشان کرد.

محمدعلی خان سپس تصمیم به سرکوبی و غارت رقیب درون ایلی خود یعنی محمد خان (پسر محمدشفیع خان) نویی گرفت، اما با پشتیبانی میرزا سلطان محمد خان بهبهانی، محمد خان نویی با الله کرم خان بابویی و علی محمد خان بویراحمد گرمسیر متحد شدند و تصمیم گرفتند که در صورت هرگونه اقدام محمدعلی خان، متحداً به مقابله و سرکوب او برخیزند. محمدعلی خان نویی پس از آگاهی از تصمیم خوانین مذکور، از اقدام خود منصرف شد، اما هر سه خان مذکور که نیروهای خود را آماده کرده بودند، چون خطر محمدعلی خان را مرتفع دیدند، نتوانستند بیکار بنشینند و بنابراین نیروهای سازمان یافته و متحد خود را برای حمله به لیراوی (بهمنی) گسیل کردند و بدون همکاری و رضایت میرزا سلطان محمدخان بهبهانی به سرکوبی و غارت آن ایل پرداختند.^{۲۵}

در همان اوقات، حاکم کهگیلویه، مالیات ایل نویی را از محمد خان نویی مطالبه کرد و محمدخان جواب رد داد، حاکم نیروهای خود را به نیروهای محمدعلی خان نویی که رقیب سرسخت محمدخان نویی بود، ملحق کرد و مشترکاً به محمد خان نویی حمله کردند. مدت دو ماه قلعه پلی مقر محمد خان در محاصره قرار گرفت و سرانجام به تصرف مهاجمین درآمد. محمد خان مجبور به فرار شد و قلعه پلی به دست محمدعلی خان افتاد. در مدت محاصره، نیروهای محمدعلی خان و حاکم کهگیلویه علاوه بر ابواب جمعی محمدخان، ایل چرام و منطقه دهدشت را مکرراً سرکوب و غارت کردند و این امر در وخامت وضع اقتصادی این مناطق و فراری شدن سکنه آنها تأثیر بسیار داشت. میرزا فتاح خان گرمرودی

۲۵. متأسفانه در منابع تاریخی، از انگیزه های این جنگ و کیفیت آن، ذکری به میان نیامده است.

در این باره می نویسد:

مدت دو ماه قلعه محمد خان را محاصره و آنچه از طایفه او در خارج بود همه را غارت و خراب می نمایند، سهل است که به علت عدم نظمی که داشته اند در ظرف مدت محاصره طایفه چرام را که هزار و هفتصد و شصت و هشت تومان مالیات دارد، با محال ده دشت رفته رفته و دفعه به دفعه غارت و خراب می نمایند و الان هر دو بالمره خراب و یک خانوار در آنها باقی نمانده است.^{۲۶}

سرانجام پس از تصرف قلعه پلی و فرار محمد خان نویی، محمدعلی خان در قلعه پلی مستقر شد و نیروهای دولتی تحت فرمان میرزا سلطان محمد خان پس از اخذ جریمه و مالیات به بهبهان مراجعت کردند. محمدعلی خان در مدت پنج شش ماه کلانتری بلامنازع ایل نویی را در دست داشت و در این مدت هواداران محمد خان نویی را به کلی سرکوب و نابود و مجبور به فرار کرد. ایل دشمن زیاری که در این گیر و دار از محمد خان نویی حمایت می کردند، در این مدت به دست محمدعلی خان به شدت سرکوب شدند و شهباز خان دشمن زیاری یکی از کلانتران آن ایل نیز به قتل رسید.^{۲۷}

در این زمان محمد خان نویی در صدد قتل محمدعلی خان نویی برآمد، زیرا محمدعلی خان نه تنها محمد شفیع خان پدر محمد خان را به قتل رسانده بلکه به خصم جدی خود او نیز تبدیل شده بود. نقشه قتل بدین گونه طرح شد که محمد خان به یکی از نوکران خود به نام علی اکبر بیگ نویی گفت که حاضریم به هر قیمتی که باشد محمدعلی خان را بکشیم و هر کس این امر را انجام بدهد، هر چیزی از من طلب کند، به او خواهیم داد. علی اکبر بیگ پرسید: هر چیزی؟ و محمد خان گفت: بله، هر چیزی! علی اکبر بیگ برای اطمینان خاطر از خان خواست قسم بخورد و محمد خان به مزار محمد شفیع خان قسم خورد و علی اکبر بیگ به ازای قتل محمدعلی خان، زن کوچک محمد خان را مطالبه کرد. محمد خان نیز قول

۲۶. میرزا فتاح خان گرمرویی. سفرنامه مسنی. به کوشش فتح الدین فتاحی. تهران، مسنون، ۱۳۷۰.

۲۷. همان، ص ۱۵۱.

ص ۱۵۱.

مساعد داد. قرار شد که محمدخان فرمانی به علی اکبربیک بدهد و علی اکبربیک نافرمانی کند، محمدخان ظاهراً بر او خشم بگیرد و در صدد تنبیه و یا قتل او برآید و علی اکبربیک فرار کند و به محمدعلی خان پناهنده و بدین گونه وارد دستگاه محمدعلی خان شود بی آنکه سوءظن او را موجب شود. نقشه به همین گونه اجرا و علی اکبربیک به محمدعلی خان پناهنده می شود. ظاهراً در آغاز محمدعلی خان مشکوک می شود، اما سرانجام علی اکبربیک که چند تن از برادرانش نیز در دستگاه محمدعلی خان بودند، توانست اطمینان محمدعلی خان را جلب کند و حتی در زمرة تفنگچیان کشیک دار او قرار گیرد. او در یکی از شبهای کشیک در فرصت مناسب محمدعلی خان را کشت و خود را به آرو به محمد خان رساند و خبر را به او داد.^{۲۸} محمد خان فاتحانه وارد قلعه پللی شد و کلیه دارایی محمدعلی خان را غارت و همه طوایف ایل نوبی را که طرفدار او بودند سرکوب و نابود و حتی بخشهایی از ایل دشمن زیاری را که با محمدعلی خان همکاری می کردند سرکوب کرد. این برخوردهای خونین، بنیه اقتصادی ایل نوبی را بسار ضعیف کرد. میرزا فتاح خان گرمرویی در این باره می نویسد: «و الان و بالفعل طایفه نوبی به همین علت بعضی گدا و فقیر و برخی فراری می باشند».^{۲۹}

پس از قتل محمدعلی خان، محمدخان، کلاتر بلامنازع ایل نوبی شد و اقتدار بسیاری به هم زد، اما در مجموع ایل نوبی همچنان مراحل افول خود را طی می کرد. ایل بهمنی در مقطع زمانی مورد بحث به کلاتری خلیل خان اداره می شد و با بختیارها درگیر بود.

آنچه بیان شد، سیمای سیاسی کهگیلویه در فاصله سالهای ۱۲۶۰-۱۲۵۸ بود. در سال ۱۲۶۰، حسین خان مقدم سراغهای (نظام الدوله) به حکومت فارس منصوب شد و میرزا فتاح خان گرمرویی را، که پیش از این در یزد با او همکاری داشته، به حکومت کهگیلویه و ممسنی منصوب کرد. میرزا فتاح خان، از ۱۲۶۱ تا

۲۸. محمد خان پس از پیروزی به وعده خود وفا کرد و پس از اجرای تشریفات شرعی، زن خود را به عقد علی اکبربیک درآورد (رک: کیانند، همان کتاب، ص ۶۲ و ۶۳).

۲۹. گرمرویی، همان، ص ۱۵۲.

اواخر ۱۲۶۳ مأمور کهگیلویه و ممسنی بود. وی شرح مأموریت خود را در سفرنامه‌ای نگاشته و از نوشته‌اش چنین استنباط می‌شود که فردی عاقل و واقع‌بین بوده است و بدین سبب نوشته او گزارشی است از وضعیت کهگیلویه در فاصله زمانی ۱۲۶۱ تا ۱۲۶۳ که سیمای عمومی این منطقه را در آن مقطع زمانی روشن می‌کند و از آنجا که مطالب گرمروودی حاوی نکات بسیاری از نظر جامعه‌شناسی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است بخشهایی از نوشته وی را عیناً نقل می‌کنیم. وی در بیان اوضاع طایفه بابویی می‌نویسد:

این اوقات کلاتر آن الله کرم خان پسر شریف خان احمی می‌باشد و در میان مردم مشهور است که از تقدیم خدمات دیوانی سلسله آنها از سایر کلاتران طوایف کوه گیلویه بهترند. بنده درگاه از چمن فهلیان دو نفر غلام فرستاده به مشارالیه نوشتم که تا ورود بنده پانصد تومان وجه نقد سرانجام نماید و سیورسات آماده کند و چون مذکور شد که اسبهای خوبی دارد نوشتم که یک رأس اسب بسیار خوبی هم آماده کند تا به جهت سرکار صاحب اختیار به رسم پیشکش بفرستم. بعد از دو روز دیگر یک رأس اسب غیر مرغوب مصحوب هیبت‌الله خان برادر خود فرستاد و اظهار اخلاص بسیاری کرد، بنده مخلص به جهت اینکه در اول ورود مشارالیه مایوس نشود اسب را قبول کردم و در حق برادرش نیز نهایت محبت به عمل آوردم. تا اینکه روز بیست و نهم شهر ربیع‌الثانی در قریه مامشت به خانه مشارالیه وارد شد، روز ورود مشارالیه خود با سی چهل سواره در دو فرسخی به استقبال آمده و در یک فرسخی هم به قدر دوست نفر سواره و پانصد ششصد نفر تفنگچی با سرنا و دهل پیش آمده با شنلک و اسب دوانی و جشن و شادمانی بنده را به منزل آوردند و همان روز تعلیقه‌ای از سرکار صاحب اختیار ابراز کردند که بنده درگاه به علت کمی سیورسات یک روز بیشتر در آنجا نماند.

بنده درگاه، مشارالیه را در خلوت حاضر کرده گفتم که حسب الامر العالی یک شب بیشتر به توقف اینجا مأمور نیستم، لهذا امروز قرار کار خود را تمام کن تا فردا انشاءالله از اینجا حرکت نمایم و تکلیف کردم که تمسک مالیات و سایرالوجوه دو ساله را بدهد و همین که قدر مبلغ به میان آمد مذکور ساخت که هم جمع ما را زیاد نوشته‌اند و هم سایرالوجوه را و فوراً چهل و یک هزار تومان (به خط سیاق) سایرالوجوه را و چهار صد تومان مالیات قارس را

تقسیم و رسد [سهمیه] خود را معین ساخت که با ادعای ما یک برده [ده برابر] تفاوت داشت و حق هم داشت. خدا انشاءالله به عمال فارس انصاف بدهد! چرا که بایست سایر الوجوه یکصد و پنجاه هزار تومان باشد که رسد اینجا پنج هزار و پانصد تومان گردد! عمداً در تقسیم این چیزها به جهت اختلال امر صاحب اختیار فارس و رفاه املاک خود، به پای الوار که همیشه آشوب طلب اند، تنخواه گزاف قلمداد می نمایند که از میان آن مفسده بیرون آید.

الغرض مدت سه شبانه روز در این باب گفت و گو شد و مشارالیه به زیرش نرفت، آخر الامر مشارالیه را به خلوت آورده قسم یاد کرده گفتم مادام که تمسک این تنخواه را نگیرم از اینجا حرکت نخواهم کرد، لکن بعد از آنکه تمسک گرفتم هرگاه همراه بنده به بهبهان آمده در قرارداد سایر ایلات شرایط خدمتگزاری را به عمل آوردی، به قدر پانصد تومان از این وجه حجت به اسم تخفیف و مواجب به شما گذشت می کنم، تا اینکه مشارالیه از راه اضطرار حجت داد و بنده هم سه خلعت به خود و برادر و پسر او داده آنچه لوازم مهربانی بود به عمل آوردم و هر چه سعی کردم که او را همراه خود به بهبهان بیاورم هذر بسیار آورد، آخر الامر قرارداد شد که مشارالیه بعد از ده روز با شهباز خان پسر ارشد خود عازم شده به تقدیم خدمت بپردازد. هیبت الله خان برادر خود را همراه کرد که هم بلد باشد و هم در دو منزل انارک و دو گنبدان که به آنها تعلق داشت سیورسات بدهد. چون هر دو خراب بود سیورسات به درستی انجام نشد. نگذاشتم که به برادر او اذیت رسانند تا وارد بلده بهبهان شدیم.

بعد از دو روز کاغذی از الله کرم خان رسید که ایلات من از مقدمه تمسک خبردار شده همه فرار کرده اند البته حجت مرا بفرست که عقب فراری رفته آنها را برگردانم، جواب او را با کمال مهربانی نوشته فرستادم و اظهار کردم که انشاءالله تعالی روز وعده بیا، عهدی که با تو کرده ام وفا خواهم کرد.

علی محمد خان و محمد خان را هم اگر چه بعد از مرخصی در عرض راه بنده درگاه را ندیده گذشته بودند، آوردم و به جهت سایر کلاتران هم آدم فرستادم که همه جمع شده قرار داد دو ساله را نمایند. در این بین عالیجاه مهر علی خان از شهر به خانه الله کرم خان و از آنجا به اینجا آمده حضرات را ملاقات کرد. شب دهم که وعده آمدن الله کرم خان بود همه فرار کردند و

معلوم نشد که از شهر [شیراز] چه سفارش به آنها رسید. بعد از آن هر چه سعی کردم و آدم فرستادم و اظهار مهربانی نمودم که حضرات را بیاورم، در جواب سفارش کردند که در قوه ما نمی باشد که از عهده این جمع دو ساله بیرون آئیم. آخر الامر، الله کرم خان را به هزار لطایف الحیل آوردم و آن دو نفر بسکه در این دو سال آدم کشته، چپاول کرده بودند جرأت نکردند که نزدیک بیایند. الان هم در کوهها فراری و متواری هستند. اما فی الحقیقه هر چه شد همه از فساد و شیطنت الله کرم خان است و بس، و الان که درگیر است هر چه دلم خواست به آنطور گرو از مشارالیه گرفته‌ام و حکماً دو ساله مالیات و سایر الوجوه را از او می خواهم، و در باب آبادی آن دو منزل هم حجت از او گرفته‌ام که تا یک ماه در هر یک پنجاه خانوار متمول متوقف دارد و آباد کند. از فراری که می گویند همه اینها دستور العمل شریف خان است، هرگاه سرکار صاحب اختیار هر روز در آنجا به مشارالیه ضرب زده التزام از قتلش بگیرند و گاهی پای سعایت به میان آورند خالی از مصلحت نخواهد شد.^{۳۰}

گرمرودی در مورد ایل بویراحمد می نویسد:

طایفه مزبوره از طوایف بزرگ و با استعداد کوه گیلویه است و املاک بسیاری از گرمسیر و سردسیر در تصرف آنها می باشد و همیشه با اوضاع بوده اند.

او پس از اشاره به سرکوبی عبدالله خان به دست نیروهای مشترک ممسنی، بابویی و دولتی و قتل عبدالله خان و متعاقب آن غارت ایل بویراحمد به دست محمد علی خان نویی می نویسد:

اوقات توقف بنده درگاه در چمن فهلیان، خداکرم خان برادر علی محمد خان که جوان قابل و زبان فهمی است آمده و کاخذ و آدم گرفته به جهت جمع آوری و استمالت آنها رقت و در مدت ده بیست روز اقلأ یکصد و پنجاه خانوار از میان قشقای و ممسنی آورده روانه ساخت. بعضی از آنها که در عرض راه به سمت طایفه خود می رفتند بنده درگاه دیدم که فی الحقیقه بسیار بی اوضاع

بودند و همه به مرحوم شکرالله خان [نوری] نفرین می‌کردند و قسم یاد می‌نمودند که ما همه راضی و ممنون هستیم به اینکه هر چه کم و بیش از دواب و اثاث البیت داریم کلاً ضبط نمایند و دیگر نگویند که باقی پارسال و مالیات امسال چه شد؛ بنده درگاه آنچه بایست آنها را اطمینان داده روانه ساخت و همه قسم یاد کردند که هرگاه پای علی محمد خان به میان آید از ما به هیچ وجه من الرجوه رعیتی بر نمی‌آید، بنده درگاه از بعضی پیرمردها پرسیدم: چرا از او شکایت دارید؟ جواب دادند که عقل درستی ندارد و همیشه عادتش این است که از دیوان گریزان باشد، می‌ترسیم که به علت همین حرکت او مثل ایام کلاتری عبدالله خان باز ما بیچاره‌ها را غارت و خراب نمایند.

مقارن این حال معلوم شد که علی محمد خان نامرد از شهر آمده شب از کنار منزل ما عبور کرده است و به هر جا و به هر ایل رسیده گفته است که اوضاع صاحب‌اختیار اوضاعی است که چشم روزگار چنین اوضاعی ندیده است و در در خانه مردم را غارت می‌نمایند و مطلقاً دادرسی نیست. از این مقوله مزخرفات بسیار بسیار در همه جا گفته بود. بنده درگاه دو سه دفعه به مشارالیه نوشتم که سرکار صاحب اختیار قدری تنخواه نقد فرمایش کرده‌اند، البته هر چه مقدور می‌شود از آن ایلات که در جوار تست و جه نقد سرانجام و تا ورود اینجانب حاضر نمایند. و نوشتم که مذکور شد که به علت بی‌اوضاعی مرا ملاقات نکرده‌ای، بسیار بسیار خوشم آمد، من هم راضی نبودم که در میان ممسنی مرا با آن بی‌اوضاعی ملاقات نمایی، البته در سرانجام کردن تنخواه و سیورسات به قدر مقدور اهتمام کند. و از خانه الله کرم خان هم دو نفر غلام فرستاده نوشتم که در فلان روز به منزل لیشر [لیشتر] که تعلق به شما دارد سیورسات جمع کرده منتظر باشد. تا اینکه چند روز (بعد) به منزل مزبور آمده دیدم نه محمد علی خان [باید علی محمد خان باشد] هست و نه سیورسات آورده‌اند. چون منزل مزبور از قدیم آبادانی کلی داشته است و درین اوقات بالمره خراب کرده‌اند که میدان دزدی و غارت و سمعت داشته باشد، لهذا همان روز و همان شب تمامی همراهان بی‌تدارک و سیورسات ماندیم. اما حوالی غروب چند رأس بزّه و قدری روغن و برنج فرستاده شرحی نوشته بود که به علت خرابی ایل سیورسات ممکن نشد و من خود نیز می‌ترسم که نزد فلانی بیایم، بنده درگاه باز جواب او را به ملایمت و مهربانی

نوشته هیبت‌الله خان را روانه کردم تا او را به منزل خیرآباد آورد و با هم عازم بلده شدیم و آدم نزد هر یک از کلاستران ایلات فرستاده به تأکید نوشت که همه بیایند و قرار کارها بر وفق مصلحت داده شود.

بعد از دو روز دیگر محمدخان و شهبازخان طیبی هم آمدند و هر روز صبح و عصر همه نزد بنده درگاه می آمدند و به حق خدا آنچه ممکن بود نهایت مهربانی در حق هر یک به عمل می آوردیم تا اینکه شب دهم که فرداش وعده آمدن الله کرم خان بود همه فرار کردند و به حقیقت پیوست که بعد از آمدن آدم مهرعلی خان بلافاصله الله کرم خان با سواره و تفنگچی به قلعه قریه دیل که در ده فرسخی بلده واقع است و از جمله دهات ایلات الله کرم خان می باشد آمده، شب آدم فرستاده اینها را گریزانده است، اگر چه در ظاهر نمی توانستند این مراتب را به صراحت تمام به بنده درگاه اظهار نمایند و لکن در خارج به همه مکرر می گفته اند که ایلات ما همیشه در دادن مالیات یکساله عاجز بودند و هر سال کار به جنگ و جدال و قشون کشی و خرابی و زدن و کشتن و گریختن منجر می شده، امسال چگونه ممکن است که با این خرابی و استیصال از عهده دو ساله مالیات و سایرالوجوه که هر دو را زیاد نوشته اند برآییم، پس در این صورت چاره جز فرار نیست.^{۳۱}

گرمرودی در مورد ایل نویی، پس از اشاره به وقایع سال گذشته این ایل از جمله حمله مشترک نیروهای بویواحمد گرمسیر، نویی و بابویی به لیراوی، و حمله مشترک میرزااسلطان محمدخان و محمدعلی خان نویی به محمدخان نویی، و سرانجام قتل محمدعلی خان نویی به دست محمدخان نویی، می نویسد:

ولکن محمدخان حالا آنقدر دولت فراهم آورده است که سه ساله مالیات طایفه مزبور را از خود می تواند بدهد. صفارمحمدعلی خان سیاهه دولت او را آورده بودند. تخمیناً دو هزار تومان اسباب طلا آلات بود تا به سایر ممالک او چه رسد. در هر حال آن نامرد بعد از آنکه از شیراز آمد در خانه الله کرم خان کمترین را ملاقات کرد و به هزار گونه تزویر کاغذی گرفت که رفته متفرقه خود را از میان طایفه رستم جمع آوری کرده بیاورد و رفت و بعد از سه روز از

ورود کم‌ترین وارد بلده گردید. روز سیم آدم عالیجاه مهرعلی خان از شیراز آمده سه روز مخفی شد، همین که او را آورده تحقیق کردم که چرا مخفی شده بودی؟ مذکور ساخت که دستورالعمل مهرعلی خان این‌طور بود که من در پرده بمانم تا حسنعلی بیک که حسابی با مهرعلی خان داشت از شتیدن آمدن من فرار نکند.

در هر حال هر کس باعث مرخصی علی محمد خان (بویراحمادی) و محمد خان (نویی) شده به حق خدا و ائمه هدی که دانسته و فهمیده خیانت کرده است. بالاخره معلوم و واضح شد که سلطان محمد خان و شریف خان و مهرعلی خان کتاب بنده درگاه را که نزد مهرعلی خان بود با ادعای طلب از حسنعلی بیک (و حال آنکه یک غاز ندارند) دستاویز کرده تعلیفه‌ای از سرکار خداوندگار صادر و قربانعلی بیک آدم خود را فرستاده به حضرات پیغام داده بودند که آخر با هم عهد کرده هم‌قسم شده بودیم که شما را به یک شیوه از شهر مرخص و روانه نمایم و شما هم اساس اغتشاش فراهم آورده فرار نمایند و مردم را تحریک کنند و ال‌راهی نداشت که بی‌سبب فرار نمایند.

هنوز از مالیات و سایرالوجوه دو ساله یک دینار نداده‌اند. حقیقت حال این است، مادام که شریف خان احمی و پسرانش وسوسه و افساد می‌نمایند هرگز سایر کلانتران ایلات آن جرئت را ندارند که منشاء فساد شوند (و) دو ساله مالیات را یکجا جواب نمایند، هرگاه دو سه روزه بیایند. چنانکه بی در پی آدم فرستاده عجز و اتکار می‌نمایند، تأمل کردن کم‌ترین مبنی بر مصلحت نخواهد شد. براه غلامان عالیجاه زین‌العابدین خان را به الله کرم خان حواله و او را با پنج شش نفر غلامی که داشت روانه و یک دستورالعمل دادم، مشارالیه رفته چیزی گرفت و برگشت. هر چه پرسیدم که چرا چنین کردی، مذکور ساخت که مرا به زانوی مردانه قسم داده، من هم مراجعت کردم. آخر الامر کلبعلی خان ارومیه‌ای را که در توپخانه مبارکه منصب بیگ‌زادگی داشت فرستاده نوشتم که رفته حکماً الله کرم خان را با علی محمد خان و محمد خان برداشته بیاورد. مشارالیه بعد از دو روز قرآنی فرستاده اظهار کرد که آمدن اینها ممکن نیست مگر اینکه همین قرآن را مهر کرده در تحت مهر بنویسی که من از تقصیر گذشته آنها گذشتم. بنده درگاه نیز خواهش او را به عمل آورده قرآن را مهر کرده فرستادم باز متقاعد نشدند و مدت ده روز دیگر در آمدن تعلل کردند تا اینکه تنها الله کرم خان آمد و آنها را به جهت اغتشاش

در صحرا گذاشت. بنده درگاه نظر به تعهد خود الله کرم خان را در میان جمعی مخاطب کرده گفتم که ای مرد دانا حالا مدت چهل روز است که خدمات دیوانی این ولایت را معطل گذاشته نقض عهد کرده‌ای، به سر مبارک سرکار صاحب اختیار که بالمره از گذشته گذشتم. حالا بیا تلافی کن و قسم خوردم که هرگاه از امروز به صداقت رفتار و حرکت نمایی در هر حال ممزز و محترم بوده روز به روز محبت بنده در حق تو زیادتر خواهد شد و التماس کردم که بنویس علی محمد خان و محمد خان را هم بیاور تا اینکه دست به هم داده خدمات دیوانی را به تقدیم رسانیم، مشارالیه در جواب گفت که بعد از این نمی توانم به شما دروغ بگویم. این تنخواه دو ساله و سایر الوجوه بی پا از این ایلات به عمل نمی آید و اینکه مردم این طرف و آن طرف فرار می نمایند از راه اضطراب است. و دیگر به صراحت تمام در ملاء عام گفت که من از جانب ایلات وکالت می نمایم که هر چه دارند از دواب کلاً ضبط کرده تحویل تحویلدار نمایند به طوری که یک رأس بزغاله باقی نگذارند و دست بردارید. خلاصه از اینجور حرفها بسیار گفتم و حق هم داشت، چرا که ایلات این طرف همه گدا و فقیرند، بسکه هر سال یکدیگر را چپاول کرده اند و بعضی را هم جماعت بختیاری غارت نموده اند، بی چیز و نابود می باشند. علاوه بر این هیچ طایفه ای نیست که اقلاً ثلث آن فراری نباشد و دیگر با نهایت عجز و مسکنت مذکور ساخت که عمال و مستوفیان فارس در حق ما ظلم فاحش می نمایند. اولاً به قدر سه هزار تومان مستمری داشتیم، همه را خود به خود به مرور قطع کرده در وجه منسوبان و من تبع خودشان نوشتند، ثانیاً بدون حساب هیجده هزار و چهار صد تومان قلمداد کرده اند، ثالثاً از چهل و دو هزار تومان سایر الوجوه، هفتصد تومان رسد [سهامیه] ما می شود، پنج هزار و پانصد تومان به اسم ما قلمداد کرده اند، در صورتی که عمال خجسته اصمال ما به این مرتبه ظلم و بی حساب نمایند، دیگر از الوار چه توقع دارید؟ الغرض از این قبیل آنچه خواست بیان کرد، بنده درگاه در جواب او فصلی از مراتب عدالت و رعیت داری سرکار صاحب اختیار و حسن سلوک و رفتار خود بیان ساخت و آنچه لازم دانست نصیحت کرد به جایی نرسید، چنانکه گفته اند: تربیت نا اهل را چون گردکان برگنبد است.

چون خبر رسید که علی محمد خان و محمد خان با کوچ و بنه به خانه او رفته اند، از مشارالیه التزام گرفتم که آنها را تا پنج روز دیگر با پسر خود در بلده

حاضر نماید و وعده و حجت به سر آمد و هیچ یک را نیاورد. چهار روز دیگر مهلت گرفت باز به وعده وفا نکرد، تا اینکه کلاتری طایفه بویراحمد را به خداکرم خان برادر علی محمد خان و کلاتری طایفه نویی را به محمدکاظم خان نویی که از آبا و اجداد موروث داشت وا گذاشته آنها را با الله کرم خان در یک مجلس نشاندند مشغول جا به جا کردن مالیات ایلات شدم. نظر به اینکه اکثری از طوایف بسیار بسیار شکست و فراری بودند، مثل طایفه چرام که پارسال میرزا سلطان محمد خان غارت کرده و طایفه شیرعلی [شیر عالی] و طیبی و طایفه شهرویی که از هر یک به قدر نصف در میان بختیاری و رامهرمز و اعراب متفرق بودند، هر چه اهتمام شد انصافاً به قاعده حساب جا به جا نگشت و مدت پنج شش روز اوقات صرف این مطلب گردید کاری از پیش نرفت. بالاخره از راه لابدی سایرالرجوه گزاف و بی حسابی را که به اسم آنها قلمداد شده بود به کنار گذاشته اصل مالیات دو مساله را با شکست طوایف مزبور نوشته هر چه اهتمام رفت که به رضا و رغبت صورت قبول پذیرد ممکن نشد، تا اینکه بنده درگاه به تغیر تمام مهر همان سه نفر کلاتر را که حاضر بودند گرفته به پای فرد تقسیم زدم و حجت طوایف آنها را نیز گرفتم. نمی دانم که کلاتران ضایب از جمله خلیل خان بهمنی و شکرالله خان طیبی^{۳۲} وقتی که حاضر شدند چه خواهند گفت؟

در هر حال تسلطی که کلاتران کوه گیلویه به ایلات دارند در عالم مافوق آن متصور نمی باشد، چرا که به مرور از قتل و غارت طایفه کوتاهی نکرده اند، حتی مکرر در میان ایل آدم به نشانه گلوله گذاشته اند و سوزانیده اند و زن خوش صورت مردم را به زور گرفته و تصرف دائمی نموده اند.

سه روز در خانه الله کرم خان هر چه سعی کردم که یک نفر از همپایان ایل را ملاقات کنم ممکن نشد. مشارالیه به صراحت مذکور ساخت که هرگاه خواهش تو این باشد که طایفه ای ترا بشناسد در قوه ما نیست که خدمت ترا به انجام رسانیده باشیم. و به همین علت است که طوایف کلا گدا و بی چیز می باشند و کلاتران صاحب دولت.

۳۲. بزرگان طیبی در این مقطع تاریخی، محمدخان، فتح الله خان و شهبازخان بودند و فردی به نام شکرالله خان در این تاریخ در ایل طیبی شناخته شده نیست. یکی از فرزندان عبدالرحیم خان (فرزند ابول خان) شکر الله خان نام داشت اما او ریاست ایل را به عهده نداشت.

از اوضاع خانۀ الله کرم خان چیزها مذکور می باشد که از این قرار اوضاع خانۀ سرکار صاحب اختیار عشر آنها نخواهد شد.

به مرور دهور، خصوصاً در ایام فطرت [فترت] که عبارت از هنگام تغییر و تبدیل حکام باشد، جمعیت فراهم آورده از هر طرف که دسترس شده، چه از محالات و طوایف بهبهان و چه از ولایات بختیاری و اهراب و غیره غارت کرده دولت زیاد فراهم آورده اند؛ دولت محمد خان و علی محمد خان هم به قدر الله کرم خان می باشد، خصوصاً محمد خان؛ دولت محمد علی خان که پارسال کشته شد کلاً به محمد خان رسیده است.

اعتقاد بنده درگاه این است که تا اواخر سال هر چه ممکن است از طوایف گرفته شود، آن وقت هر گاه از مالیات چیزی شکست و لاوصول بماند همه را به یک بهانه از این کلاتران باز یافت نمایند.

ایراد محمد خان (نویی) این است که چرا علی محمد خان [محمد علی خان نوئی] را به قتل رسانیده، دولت او را ضبط و طایفه دشمن زیاری و غیره را غارت کردی. تقصیر الله کرم خان و علی محمد خان هم غارت کردن لیراوی و زیدون است و در حقیقت اگر این طور شود عین عدالت خواهد شد، چرا که آنها هر چه دارند مال ایلات است که همه را به ظلم و تعدی گرفته اند و این اوقات که ایلات خراب می باشد و نمی توانند از عهده مالیات برآیند، آنها بدهند.

الله کرم خان سه نفر زن متشخصه دارد، دختر میرزا منصور خان و همشیره خانعلی خان ممسنی و دختر عموزاده خود زنهای متشخصه او می باشند.

طلالات و اسباب جواهر که این سه نفر زن و زن شهباز خان پسر او که همشیره علی محمد خان می باشد، دارند، گویا هیچ امیری در ایران نداشته باشد. صفار محمد علی خان (نویی) سیاهه غارت دولت خود را که آوردند و همه را محمد خان تصرف کرده است، تنها اسباب جواهر و طلالات سه هزار تومان بیشتر به نظر آمد. فرار کردن هر دو به سبب زیادتی دولت است و الا هیچ راهی ندارد. جماعتی هستند که به هیچ عهد و اقرار و سوگند و یمین آنها اعتبار و اعتماد نمی توان کرد. هر چه می گویند دروغ محض است و محض دروغ. در تهمت و افترا گفتن نظیر ندارند و در خراب کردن هم به شرح ایضاً.

به حق خدا بعضی املاک در تحت تصرف خود را خراب و نابود کرده اند

که در عالم عدیل و مانند آنها نیست. من جمله ده دشت که مثل مرحمت آباد مراغه می باشد، نهر عظیمی بوده است [و] ده هزار خانه و حالا چهار پنج خانه سادات فقیر در آنجا متوقف می باشند و آثار و علامت شهرت از مسجد و منار و حمام و هیره در آنجا ظاهر و آشکار است. و محالات طایفه چرام که بالمره خراب است و در هیچ جای عالم چنین ملک و آب و زمین نیست. لیراوی و زیدون که مستغنی از تعریف و توصیف است.

از خانه الله کرم خان تا بلده چهار منزل است که دو منزل آن تعلق به مشارالیه و ایلات او دارد و دو منزل به هلی محمد خان که همه را خراب کرده اند. مسافرین بیچاره در این چهار منزل آواره و سرگردان و تشنه و گرمسینه راه می روند. لکن بنده درگاه التزام از الله کرم خان و خداکرم خان گرفته ام که تا یک ماه دیگر در هر یک از منازل مزبوره پنجاه خانه معتبر نشانده آباد نمایند و هرگاه تخلف کنند هر یک هزار تومان بدهند. احتمال کلی هست که تخلف نمایند.^{۳۳}

گرمرودی در مورد ایل بهمنی می نویسد:

طایفه مزبوره مبلغ هزار و هفتصد و شصت و هشت تومان مالیات و سایرالوجوه یک ساله دارد. مکرر آدم روانه کرده ام که خلیل خان کلاتر آن را بیاورند تا قرارداد طایفه را نماید. در جواب نوشته است که علیرضا خان بختیاری هر روز اساس دشمنی برپا کرده تا به حال اقلاً ثلث طایفه را به هزارگونه تحریک برده نگاه داشته است و هر چه آدم می فرستم که آنها را خاطر جمع کرده بیاورم، مشارالیه به آنها می گوید کجا می روید، نمی دانید که فلانی مأمور به گرفتن مالیات و سایرالوجوه در ساله است و اگر بروید ریشه شما را خواهند کند؟ علاوه بر این دو طغرا کاغذ به باقیماندگان طایفه مزبوره نوشته و این فقرات را اظهار داشته بود. خلیل خان کاغذها را نزد بنده درگاه فرستاده بود، سوار هر دو را همراه حسنعلی بیگ نایب خدمت خداوندگاری انفاذ داشت، البته ملاحظه خواهند فرمود. مشارالیه پارسال نیز در اول سال که مرحوم شکرالله خان اینجا بوده است، با جمعیت تمام آمده طایفه آقا جری را در دو فرسخی بلده غارت کرده است، به مرتبه ای که در اواخر سال جمعی از

اهل آنها از گرسنگی تلف شده‌اند و حالا بعضی متفرق و برخی به نان شب محتاج می‌باشند. با این همه باز جمعیت کلی فراهم آورده علی‌الغفله آمده است که حاصل زراعت بهمنی را در طلاور ملکی آنها ضایع و تلف کرده پایمال نماید.

خلیل خان از این طرف من باب دفاع، قلیل جمعیتی به هم بسته در مقابل ایستاده است. بعد خبر رسید که دعوای عظیمی با هم کرده از طرفین چند نفری به قتل رسیده است. خصوصاً پسر خلیل خان هم کشته شده است، لکن این طرف غلبه کرده است و حالا نیز مقابل هم نشسته‌اند. هر چه خلیل خان نوشته است که بنده درگاه به جهت او کومک بفرستم، در جواب او اظهار کرده‌ام که در ملک محروسة اهل حضرت قدر قدرت شاهنشاه عالم پناه روحی و روح‌العالمین فدا، قشون‌کشی و جنگ و جدال غلط است، البته خود را محافظت کرده هرگز طالب جنگ نباشید.

عجالة مراتب را به خدمت بندگان معتمدالدولة العلیه عرض کرده غلام زبان فهمی فرستادم و سوار کاغذهای علیرضا خان (را) هم فرستادم و به عالی‌جاه سلیمان خان سرتیب هم نوشتم. جواب معزی‌الیه رسید ... اما تا به حال که هتتم جمادی‌الثانی است از سرکار معتمد جواب نرسیده است و یقین دارم که از اینگونه نوشتجات و تعارف به خرج دادن کاری ساخته نخواهد شد و لیکن به جهت اتمام حجت، بنده درگاه آنچه لازم بود خدمت بندگان معتمدالدوله عرض کردم.^{۳۴}

گرمرودی در مورد ایل چرام می‌نویسد:

طایفه چرام که از جمله طوایف بزرگ می‌باشد و دو ساله دو هزار و ششصد و هشتاد تومان مالیات دارد. چون مردمان ضعیف هستند و املاک آنها بسیار مرغوب است، سایر ایلات به جهت اینکه آنها را خراب کرده املاک مزبوره را تصرف نمایند، دو سال به بهانه‌ای آنها را غارت کرده متفرق نموده‌اند. پارسال میرزا سلطان محمد خان که بر سر قلعه محمد خان نامرد نویی جمعیت برده دو ماه محاصره کرده بود، در ایام محاصره قشون بی‌موجب و بی‌جیره الوار که سپاه نصرت‌پناه خان بودند باقی‌مانده طایفه مزبوره را به

وضعی غارت و خراب کرده‌اند که در اواخر سال جمع کثیری از اناث و ذکور تلف شده‌اند. در هذمه‌السنه هزار و سیصد و چهل تومان که نصف مالیات و سایرالوجوه دو ساله آنهاست به تخفیف منظور داشته بر سر طوایف دیگر سرشکن نمود و امیدوار شدم که هزار و سیصد و چهل تومان هم دو ساله از آنها به عمل خواهد آمد. همین که چند نفری از کدخدایان عربان به میدان آورده حکایت بیان ساخت، واضح گردید (که) به قدر یکصد تومان رعیت توجیه بده در آن طایفه باقی نمانده است. اضطراراً چند نفری از منسوبان زبان فهم خود را تعیین و روانه ساخت که رفته به مرور متفرقه آنها را از میان طوایف ممسنی و کوه‌گیلویه جمع کرده آورده در مکان اصلی خود متوقف دارند. بعد از آن به قدر احوال آنها قرارداد نماید. اما ریش سفیدان همه قسم یاد کردند که هرگاه که این تفرقه را جمع نمایند، به شما معلوم خواهد شد که هیچ ندارند و مالک یک بز هم نیستند و همه گرسنه و گدا می‌باشند. اما در صورتی آن تفرقه سال آینده به کار شما خواهد آمد که به قدر دوست سیصد تومان بذر به آنها داده، آدم خودتان مراقب باشد که تخم بر زمین بیاشند آن وقت در سال آینده می‌توانند خدمتی به دیوان بنمایند.

با این اوضاع هرگاه از سرکار خداوندگار مرحمتی در حق آنها نشود بنده چگونه می‌تواند آنها را آباد نماید و یا مالیات امسال آنها را وصول کند. بلی، ولایت ولایت مرغوبی است. هرگاه سرکار صاحب اختیار فارس از جانب سرکار دیوان اصلی امسال پنج هزار تومان مایه بگذارید سال آینده علاوه بر مایه ده هزار تومان مداخل هم درخواست خواهد شد. و تنها از مایه گذاشتن هم کاری ساخته نمی‌شود بلکه جمع کردن تفرقه هم لازم است. اگر رعیت متفرقه برنگردد واضح است که زراعت ممکن نخواهد شد.^{۳۵}

گرمرودی در گزارش خود، اوضاع ایل طیبی و برخی ایلات دیگر از جمله دشمن زیاری را این گونه بیان می‌دارد:

در بیان طایفه طیبی و غیره که از قرار تفصیل مالیات دارند (به خط سیاق):
جمع مالیات پنج هزار و چهارصد و سی و شش تومان و یک قران و هفتصد

دینار - طایفه طیبی: دو هزار و دوست و چهل و چهار تومان - طایفه دشمن زبیری: یک هزار و هفتصد و هشت تومان - طایفه شیرعلی: نهصد و هشتاد تومان - طایفه شهروبی: هشتصد و پنجاه و سه تومان و هشت قران و هفتصد دینار؛ تخفیف، یک هزار و چهار صد و پنجاه تومان. طایفه طیبی چهار صد تومان - طایفه دشمن زبیری یک صد تومان - طایفه شیرعلی چهار صد تومان - طایفه شهروبی یکصد و پنجاه تومان - باقی مالیات سه هزار و چهار صد و شش تومان یک قران و هفتصد دینار) و به علت تعدی مرحوم شکرالله خان (نوری) به کلی فرار کرده در ولایت بختیاری و اعراب توقف دارند. بنده درگاه محاله موافق تفصیل ذیل [که در بالا داخل هلالین نقل شد و در اصل نسخه جایش به خط سیاق زیراین سطر بوده] تخفیف در وجه آنها منظور کرده‌ام که بعد از این هرگاه توانست آنها را به هزار لطایف الحیل جمع کرده متوجهات مزبور را وصول نماید قبها، و الا هر چه لاوصول شود سوخت و نابود خواهد شد. تا امروز به قدر مقدور اهتمام شده است که بلکه کم و بیش جمع شوند، فایده مرتب نگشته است.^{۳۶}

گرمرودی در بخش دیگری از گزارش خود در این باره می‌نویسد:

اوضاع کوه گیلویه و ایلات این حدود و بختیاری این است که هر کس زور و قوت داشته باشد می‌تواند سر خود را تگه دارد و در مقام ضرورت به اطراف هم دراز دستی نماید... ایلات طیبی و شیرعلی و دشمن زبیری و شهروبی، که از پارسال میان بختیاری و اعراب رفته‌اند، پسر میرزا کمال خان را با کلاتر بلده و دو سه نفر از آدمهای خود مدتی است روانه کرده‌ام که بلکه آنها را خاطر جمع کرده بیاورند. اما بیار مشکل است که تفرقه دو ساله از خارج مراجعت به ولایت خود نمایند، به جهت اینکه دو ساله مالیات و سایرالوجوه بدهد. طرابی [طراری] مرحوم شکرالله خان که اظهر من الشمس می‌باشد سهل است که عالیجاه مهرعلی خان پسر مرحوم مزبور هم دقیقه‌ای از اخلال امر ولایت کوتاهی و غفلت ندارد. چنانکه داستان علی محمد خان و محمدخان شاهد این مدعاست. علاوه بر اینها به قدر ده هزار تومان رعیت و ایلات مالیات بده از اطراف تطبیع کرده و در خشت و کمارج متوقف

داشته‌اند. نه از خدا می‌ترستند و نه به حکم خداوندگار اطاعت می‌نمایند. نمی‌دانم سرکار خداوندگاری در این ماده چرا این قدر حوصله می‌فرمایند. دو هزار و هفتصد و چهل و هشت تومان از ایلات کوه‌گیلویه و ممسنی که موافق نتیجه ایلیات مالیات دارند، در خشت و کمارج نشسته در دادن به تحریک آنها تعلق می‌نمایند.

اسامی متفرقه را در طوماری نوشته نزد محمدهاشم خان مباشر آنجا فرستادم؛ با وصف اینکه در پشت تعلیق خداوندگار التزام سپرده است، باز تعلق کرده آدمهای بنده درگاه را دست خالی روانه کرده است و آنچه بایست، دوباره به جهت اتمام حجت نوشتم و چهار نفر غلام روانه کردم که مشارالیه عجاتاً یا دو هزار و هفتصد و چهل و هشت تومان را قبول کرده حجت بدهد یا تنخواه را نقد کارسازی نماید و یا خانها [خانه‌ها] را بکوچاند.

هرگاه این دفعه نیز تعلق نماید، سفارش کردم که طومار تفرقه را برده به نظر خداوندگاری برسانند. بنده درگاه از گرفتن تفرقه با حکم خداوندگار عاجز نیستم ولیکن بهتر این است که سرکار خداوندگار در این خصوص برای مصلحت یک، دو نفر را به سیاست برسانند.

از خشت و کمارج حضرات آن قدر مالیات نمی‌دهند که در سایر جاها خرابی به هم رسانیدند. جمعی از اهل این ولایت قسم یاد می‌تمایند که اکثر این خانه‌ها به تقویت و راهنمایی مرحوم شکرالله خان به خشت و کمارج رفته‌اند.^{۲۷}

اماگر مرودی در بخش دیگری از گزارش خود به بازگشت تدریجی ایلات مذکور اشاره می‌کند و می‌نویسد:

لله الحمد تفرقه این اوقات دسته دسته می‌آیند. از طایفه شیرعلی و دشمن زیاری هم تا به حال جمعی آمده و می‌آیند و حالا پنج شش دسته آدم بنده از سادات محترم و کلاتران و اشراف ولایت و غلام در میان اصراب و بندر ابوشهر و دشتستان و شبانکاره و غیره مشغول جمع‌آوری تفرقه می‌باشند. از ولایت خارج آوردن تفرقه از ولایت فارس آسانتر می‌باشد.

محمد هاشم خان ضابط خشت و کمارج با وصف اینکه در پشت تعلیقه حجت سپرده باز تا امروز از تفرقه ایلات کوه گیلویه و ممسنی یک خانه نداده است و الان چند نفر آدم بنده در آنجا معطل می باشند.^{۳۸}

میرزا فتاح خان گرمرودی علاوه بر تشریح وضعیت ایلات کهگیلویه، در سفرنامه خود مطالبی بیان می دارد که ذکر آنها برای درک بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی آن دوره کهگیلویه ضروری است:

چه فایده، عمال خجسته اعمال، هنگام برآورد وجه خزانه و صرف جیب مبارک حضرت ظل اللهی روح العالمین فداه مبلغ ده هزار تومان به این ولایت خراب در اول ورود بنده درگاه حواله و مبلغ سی چهل هزار تومان همچنان براتدار از تویچی و سرباز و غلام و فراش شاهی با دسته از غلام و تویچی و سرباز آمده به قدر تنخواه برات خود نیز تعارف و تکلف و اخراجات توقع می نمایند و هر روز به بهانه ای خدمت سرکار صاحب اختیار عرض می نمایند که ماشاء الله فلان ضابط از بهمان محال قدری از تنخواه صرف جیب مبارک فرستاده عرض کرده است که تنمه را هم در این چند روز خراهم فرستاد و دیگر در آن بین به طریق نجوا و سرگوشی با هم به طرز و طور عجیبی حرف می زنند تا اینکه سرکار صاحب اختیار بالضروره تحقیق می فرمایند که چه نقلی است. آن وقت با کمال دلسوزی عرض می نمایند که از فلانی هیچ تنخواه نمی رسد و حال آنکه سر آمد ولایتهای عالم، ولایت ابوابجمعی اوست و حکام سابقه همیشه از آن ولایت سود و منفعت برده اند. و دیگر به عرض می رسانند که فلانی این قدرها آدم غفلت پیشه نیست و البته امری اتفاق افتاده است که این قدر طول به هم رسانید.

اما یک مسلمان پاک عرض نمی کند که هرگز وجه نقد در هیچ عهدی از عهد ممسنی و کوه گیلویه ممکن نشده است که حکام عدالت فرجام مطالبه فرمایند. و بلکه آنها جنس از اسب و گوسفند و گاو و خرد در وجه تحویلدار کارسازی می نمایند ... و تحویلداران جنس هم به مرور فروخته در وجه براتداران و ارباب حواله کارسازی می کنند. و همچنین یک نفر آدم بی عرض

پیدا نمی‌شود تا به عرض برساند که اگر تنخواه صرف جیب دویت و پنجاه هزار تومان باشد، آن وقت رسد [سهمیه] کوه گیلویه این قدرها خواهد شد، چیزی زیادتر یا کمتر. و دیگر هیچ عامل کامل عرض نمی‌کند که در اول سال چهل هزار تومان براتدار و اخراجات ولایتی از سرباز و توپچی و مستمری و ده هزار تومان بازیافتی شکرالله خان و میرزا سلطان محمد خان و مبلغ ده هزار تومان نقد خواستن، ستم است و باعث خرابی ولایت و حاکم خواهد شد، سهل است که فوراً مراتب لجاج و عناد تشخیص دهندگان حواله را ضابط آنجا به عرض سرکار صاحب اختیار رسانیده مطلب را ثابت خواهد کرد. آن وقت واضح است که در نظر ارباب دانش و انصاف، خوش نما نخواهد شد.^{۳۹}

گرمرودی در بخش دیگری از گزارش خود مطالب ارزنده‌ای ذکر می‌کند:

اشراف فارس و عمال خجسته اعمال، محض به جهت اغتشاش امر حاکم، الوار را دست‌آویز کرده، هر سال بی‌سبب و جهت مبلغی بر جمع آنها می‌افزایند و همین‌که حاکم نابلد به این ولایت تشریف آورند در مقام فرصت تعریف فراوان از ممسنی و فهلیان و لیراوی و بهبهان به رشته عرض و بیان کشیده اظهار می‌نمایند که این دو مملکت در عالم مانند و نظیری ندارد و سزاوار این است که از منسوبان سرکار آدم معقولی به امر حکومت این دو ولایت منصوب شود. و حال آنکه به مرور جمع اینها را هر وقت به بهانه‌ای زیاد کرده‌اند. یعنی از جمع املاک خود برداشته بر سر آنها گذاشته‌اند تا رفته رفته رعیت آنها فرار کرده به همان دهات و املاک خود که از مالیات آنها بر سر اینها علاوه کرده‌اند رفته متوقف شده‌اند. چنانکه از دو هزار خانه فهلیان ده خانه رعیت باقی نمانده، همه فرار و در دهات حضرات اعیان متوقف شده‌اند.

حاکم و صاحب‌اختیار ولایت هم به حرف آنها خاطر جمع شده از منسوبان خاص خود به خدمت حکومت اینها مأموری می‌فرمایند، چنانکه فرموده‌اند. و از این طرف فرقه فرقه از اشراف آمده پیشکش جزئی به ولایت بر منفعت داده استدعای تخیر می‌نمایند بعد از آنکه استدعای آنها به درجه اجابت رسید، عرض می‌نمایند که این استدعا محض به جهت پیشرفت

خدمت است و الا به کعبه و زمزم که فلان مبلغ ضرر دارد. هرگاه پنج هزار تومان از بابت مستمریات مقرر شود که به هریک حواله نمایند تا اینکه نه به سرکار ضرر برسد و نه بندگان خاص در عهد خجسته مهد سرکار ضایع و خراب شوند.

خلاصه به هزار اصرار مطلب خود را به عمل آورده در عوض هزار تومان پیشکش موهومی هر یک دو سه هزار تومان از مستمری مردم نفع می‌برد و هر یک به قدرالامکان از این گونه عرض‌ها می‌نمایند، با نهایت اصرار و ابرام مطلب خود را از پیش برده، همین که سال به اواخر نزدیک می‌شود از مثال ولایت ممسنی و کوه‌گیلویه به سبب سنگینی جمع، صدا بلند شده بنای افتشاش می‌شود تا رفته رفته یا کار حاکم به جایی می‌رسد که به کلی امرش مختل می‌شود و مبلغهای کلی از اصل و فرع مالیات از میان می‌رود، چنانکه سالهای سال است که به قدر دو کرور تومان مال پادشاه اسلام پناه روحی و روح‌العالمین فداء موافق تمسک حضرات سوخت شده است و علاوه بر این یا صاحب اختیار دیگر مأمور شود، حضرات درین میان فرصت یافته خود به خود به تغییر و تبدیل جمع ولایتی و مستمریات مردم مشغول شده هر چه می‌خواهند می‌نویسند و شالیده اختلال صاحب‌اختیاری که سال آینده تشریف خواهند آورد، محکم می‌نمایند. و می‌دانند که در این ولایت الوار نیک کردار بیشتر مایه افتشاش می‌توانند شد. یک دفعه دو هزار و چهار صد تومان جمع را علاوه می‌نویسند و دفعه دیگر از چهل و دو هزار تومان سایرالوجوه که شصت تومان رسد کوه‌گیلویه و سیصد تومان حصه ممسنی می‌شود، پنج هزار و پانصد تومان به اسم کوه‌گیلویه و دو هزار تومان به پای ممسنی قلمداد کرده از املاک خود کم می‌کنند و صورت را به نظر صاحب‌اختیار رسانیده شروع به تعریف این دو ملک می‌نمایند و قسم یاد می‌کنند که هرگاه فهلیان زراعت شود ده هزار تومان از آنجا به عمل می‌آید و اگر بهبهان آباد گردد سی هزار تومان خواهد داشت. البته اگر دشت قبچاق هم آب و رعیت داشته باشد و زراعت شود، یک کرور تومان از آنجا به عمل می‌آید. اما چه فایده که ندارد و رعیت فهلیان و بهبهان را هم حضرات خود نگهداشته پس نمی‌دهند، سهل است که هر سال علی‌الاستمرار در ایام فطرت [فترت] از جمع املاک خود برداشته بر سر آنها می‌گذارند، مستمری

که خدایان و اعیان آنها را قطع کرده در وجه منسوبان خود برقرار می‌نویسند. هرگاه سرکار صاحب اختیار از ارباب مواجب و مستمری فرمان و حکم دیوان مطالبه نمایند آن وقت معلوم می‌شود که ادعای همه خلط است. و دیگر چه ضرر دارد که سرکار صاحب اختیار خود تنخواه سایرالوجوه را از قرار مالیات هر جا تقسیم کرده عدالت فرمایند. و اگر در جمع ولایتی هم تعدیل فرمایند و در مستمریات هم نهایت سهولت دارد، آن وقت این همه معایب رفع می‌شود.^{۴۰}

گزارش میرزا فتاح خان گرمرودی از مأموریت دو ساله خود در منطقه کهگیلویه، اگر چه از قلم حاکمی دولتی تراوش شده، هم تا حد زیادی منصفانه نوشته شده و هم حاوی اطلاعات ارزشمندی است. گزارش گرمرودی بسیاری از مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کهگیلویه را در آن مقطع زمانی آشکار می‌کند، به ویژه دلیل بسیاری از جنگهای ایلی، قتل سران قبایل، شورشهای منطقه بر ضد دولت، سرکوبی عشایر، نحوه اخذ مالیات، اجحافهای مالیات گیران و واکنش ایلات و سران ایلات در قبال این رفتار حکام دولتی از گزارش وی به خوبی قابل استنباط است و پژوهشگران را در درک علمی و جامعه‌شناسانه مقطعی از تاریخ کهگیلویه که برای درک بسیاری از مقاطع تاریخی دیگر این منطقه نیز مفید است، یاری می‌نماید.

پس از میرزا فتاح خان گرمرودی، حکمران فارس (حسین خان نظام الدوله) در سال ۱۲۶۴ حکومت کازرون و دشتی و دشتستان و خشت و نواحی ممسنی و کهگیلویه و بهبهان را به میرزا محمد فسایی سپرد.^{۴۱} ظاهراً فسایی آخرین حاکم کهگیلویه در زمان سلطنت محمد شاه قاجار بوده است. محمد شاه در شوال ۱۲۶۴ درگذشت و فرزندش ناصرالدین شاه جانشین او شد.

۴۰. همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰. ۴۱. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۹۳۱.

دوره ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه اواخر سال ۱۲۶۴ به سلطنت رسید و قریب به پنجاه سال سلطنت کرد. وی پس از جلوس، بهرام میرزا معزالدوله را به حکومت فارس گمارد و در ۱۲۶۵، معزالدوله، محمدکریم خان قاجار را به حکومت کهگیلویه منصوب کرد.^{۴۲} مقارن با جلوس ناصرالدین شاه (و شاید در دو سه سال آخر سلطنت محمد شاه) منطقه کهگیلویه و ایلات آن سیمای تازه‌ای به خود گرفت.

در سال ۱۲۶۲ محمد خان طیبی در حالیکه قرآنی حمایل خود داشت به دست ملا رمضان از کدخدایان طایفه تاج‌الدین طیبی (یکی از طوایف ایل طیبی) از پشت سر هدف گلوله قرار گرفت و به قتل رسید.^{۴۳} فرزندانش حسنعلی و علی چون در هنگام قتل او به سن بلوغ نرسیده بودند، به منطقه "مال ملا" در نزدیکی لنده مهاجرت کردند و مدتی نزد بستگان خود (طایفه تامحمودی) به سر بردند. در این مدت، ایل طیبی گرمسیر، که بدون کلانتر مانده بود، عملاً تحت سرپرستی کلانتر ایل طیبی سردسیر (شهبازخان یا فتح‌الله خان) قرار گرفت، اما پس از مدتی عموم کدخدایان طیبی گرمسیر و سردسیر به اتفاق علی محمد خان بویراحمدی در اجتماعی بزرگ، حسنعلی خان را به جانشینی محمد خان تعیین کردند و بار دیگر تقسیم‌بندی منطقه طیبی به دو بخش سردسیری و گرمسیری تأیید شد و هر ناحیه تحت سرپرستی کلانتر خود قرار گرفت.^{۴۴} بدین‌گونه تقریباً مقارن با شروع سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ قمری) حسنعلی خان در سن نوجوانی کلانتری ایل طیبی گرمسیر را بر عهده گرفت. کلانتری حسنعلی خان تا اواخر دوره ناصری (۱۳۰۸ قمری) ادامه داشت، اما در ایل طیبی سردسیر تحولاتی رخ داد. شهبازخان در سالهای اول سلطنت ناصرالدین شاه به دست جان محمد خان فرزند محمدعلی خان (اولین کلانتر طیبی سردسیر) به قتل رسید، اما جان محمد خان

۴۲. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۷۹۰.

۴۳. مجیدی، همان، ص ۲۲۷ (مجیدی سال قتل محمدخان را ۱۲۵۵ ذکر کرده است که به نظر درست نمی‌آید، زیرا در سال ۱۲۶۱ محمدخان زنده بوده و با میرزافتح خان گرمرویی دیدار کرده است.)

۴۴. صفی‌نژاد، همان، ص ۷۰۷.

قادر به تسلط بر ایل و کسب مقام کلانتری آن نشد و ناگزیر، به اتفاق قسمتی از ایل، منطقه را ترک کرد و در منطقه بختیاری در محلی به نام کوزوک ساکن گردید. فتح الله خان برادر شهبازخان، که عموی جان محمد خان نیز بود، جانشین شهبازخان شد و زمام امور ایل را به دست گرفت و برای گرفتن انتقام خون شهبازخان به تعقیب جان محمد خان پرداخت. شب هنگام در کوزوک به جان محمد خان و نیروهایش شبیخون زد و ۱۸ نفر از افراد او را به قتل رساند، اما شخص جان محمد خان سالم به دربرد و به خوانین بختیاری پناهنده شد. او با استفاده از قدرت و نفوذ بختیارها در منطقه حومه بهبهان، به این منطقه عزیمت کرد و ساکن شد. جان محمد خان تا اواخر سلطنت مظفرالدین شاه و احتمالاً اوایل مشروطیت زنده ماند و عملاً شاخه ای فرعی در کلانتری ایل طیبی سردسیر ایجاد کرد و پس از وی فرزندش درویش خان جانشین او شد.

فتح الله خان همچنان کلانتری ایل را به عهده داشت. وی فردی مقتدر و با صلابت و در ایجاد امنیت و جلوگیری از سرقت و شرارت پیگیر بود. او به گسترش قلمرو سیاسی خود پرداخت و حتی منطقه "دالون" دشمن زیاری را جزو قلمرو خود قرار داد. گسترش نفوذ و قدرت فتح الله خان سران دو ایل بویراحمد و دشمن زیاری را وحشتزده کرد و آنان برای از بین بردن او به رایزنی پرداختند و با هم تباہی کردند و در نتیجه مصمم به قتل وی شدند. سرانجام در سال ۱۲۸۷ رستم خان دشمن زیاری او را به قتل رساند. قتل فتح الله خان موجب تحولات سیاسی بسیاری در روابط میان ایلات طیبی، دشمن زیاری و بویراحمد گردید که به آن نیز خواهیم پرداخت.

پس از قتل فریدون خان در سالهای آخر سلطنت محمد شاه جمشید خان فرزند فریدون خان کلانتر ایل دشمن زیاری شد. جمشید خان تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه کلانتری ایل را به عهده داشت. فرزندان کریم خان گرشاسبی از جمله شهبازخان با جمشید خان (الباسی) همواره در حال معارضه بودند،^{۴۵} اما جمشید خان هم خود فرد مقتدیری بود و هم حمایت حکام دولتی را پشت سر

داشت، از این رو موفق به سرکوبی گرشاسبیها و ابقای کلاتتری در خاندان خود شد. پس از جمشید خان فرزندش رستم خان کلاتتری ایل را به عهده گرفت. رستم خان نیز کلاتر مقتدری بود. او هم مانند پدر خود با بازماندگان کلاتران شاخه گرشاسبی درگیری داشت که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

ایل چرام پس از عبدالله خان به ریاست جان محمد خان اداره می‌شد. وی همواره با خداکرم خان بویراحمندی کشمکش داشت. ریاست ایل بهمی را احتمالاً جعفرخان فرزند خلیل خان بر عهده داشت.

همان‌گونه که دیدیم پس از شکست ایل بویراحمد از نیروهای مشترک دولتی و ایل بابویی و قتل عبدالله خان بویراحمندی در سال ۱۲۶۰، خداکرم خان برادر او به کلاتتری بویراحمد سردسیر رسید. و دیدیم که علی محمد خان بویراحمد گرمسیر از دادن مالیات به میرزا فتاح خان نماینده دولت خودداری کرد و این امر باعث شد که میرزا فتاح خان رسماً خداکرم خان را در مقام کلاتر ایل بویراحمد به رسمیت بشناسد. خداکرم خان بانوجه به تجربیاتی که از سرانجام برخورد عبدالله خان و علی محمد خان با حکام دولتی کسب کرده بود. سیاست سازش و نزدیکی با حکام دولتی را پیشه کرد. و این سیاست در تقویت وی و حمایت حکام دولتی از او در تمام فراز و فرودهای زندگیش مؤثر بود. از زمان قتل عبدالله خان میان ایل بابویی و بویراحمد دشمنی وجود داشت تقریباً مقارن با اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، با وساطت کلاتران کهگیلویه و بهبهان، رهبران این دو ایل (خداکرم خان و الله کرم خان) آشتی کردند، اما سیر حوادث نشان داد که خداکرم خان همواره در صدد انتقام کشیدن از بابوییها بود و همان‌گونه که خواهیم دید سرانجام نیز به این هدف خود نائل شد.

همان‌گونه که ذکر شد، در اول سلطنت ناصرالدین شاه یعنی در سال ۱۲۶۵ محمدکریم خان قاجار به حکومت کهگیلویه منصوب شد. اما میرزا قوما و میرزا سلطان محمد خان دوم، به تحریک ایلات کهگیلویه، بر ضد او اقدام کردند. در نتیجه میرزا قوما به شیراز تبعید شد ولی میرزا سلطان محمد خان که فرد ملایمتری به نظر می‌رسید در بهبهان باقی ماند و کلاتری شهر به او سپرده شد.

سرانجام میرزا قوما با کمک ایلات کهگیلویه به بهبهان هجوم آورد و پس از جنگ و ستیزهای پیاپی موفق شد محمدکریم خان قاجار را شکست دهد و شهر را تصرف کند. محمدکریم خان به شیراز فرار کرد و میرزا قوما زمام امور را به دست گرفت. معزالدوله حکمران فارس به منظور تضعیف میرزا قوما و ایجاد اختلاف میان او و بستگانش، فرمان حکومت کهگیلویه و بهبهان را برای میرزا سلطان محمد خان (برادرزاده میرزا قوما) نوشت. اما این تدبیر هم مؤثر واقع نشد و میرزا قوما عملاً حکومت می‌کرد. در سال ۱۲۶۶ مخالفت میان میرزا قوما و میرزا سلطان محمد خان شدیدتر و علنی تر شد. در این میان اعراب شریفان در حومه خوزستان سر به شورش برداشتند. خانلر میرزا احتشام‌الدوله قشونی مرکب از سربازان دولتی و چریکهای بختیاری به فرماندهی سلیمان خان سهام‌الدوله برای سرکوبی آنها اعزام کرد. اعراب به میرزا قوما پناهنده شدند و از او پشتیبانی گرفتند. سهام‌الدوله هم، که مجاز به درگیری با میرزا قوما نبود، موضوع را با خانلر میرزا در میان نهاد و او با اجازه امنای دولت، دستور سرکوبی میرزا قوما را صادر کرد. میرزا قوما برای حمایت از اعراب با هزار نفر سواره و پیاده وارد قلعه چم ملا در کنار رودخانه کردستان شد و میرزا محمدرضا فرزند ارشد خود را با جمعی سوار و پیاده به کمک اعراب فرستاد. جنگ میان طرفین در گرفت. میرزا قوما شکست خورد و همراه با سپاهیان کهگیلویه‌ای خود به بهبهان برگشت و در نارین قلعه مستقر شد. سهام‌الدوله با حدود پنج هزار نفر قشون خود به تعقیب آنها پرداخت و نارین قلعه را محاصره کرد. در این میان میرزا سلطان محمد خان که مخالف میرزا قوما بود همراه با برخی از نیروهای کهگیلویه به نیروهای دولتی پیوست و پس از چهارماه محاصره، نارین قلعه هم به تصرف نیروهای دولتی درآمد و میرزا قوما با نیروهایش به قلعه گلاب که از دزهای مستحکم کهگیلویه بود رفت. سهام‌الدوله همراه با میرزا سلطان محمد خان به محاصره قلعه گلاب پرداخت. عباسقلی خان لاریجانی که با سمت حکومت کهگیلویه عازم منطقه شده بود، در محاصره قلعه گلاب شرکت کرد. در این میان فردی به نام مرادعلی که از خویشاوندان کلانتر قلعه گلاب بود و از منطقه ممسنی به سوی قلعه می‌رفت در بین راه گرفتار سپاهیان سهام‌الدوله شد.

سهام الدوله به او گفت زندگی تو در گرو آن است که راه فتح قلعه را نشان بدهی. مرادعلی ناگزیر از همکاری شد. بدین گونه با راهنمایی مرادعلی، نیروهای دولتی موفق شدند شب هنگام وارد قلعه شوند و میرزا قوما را در حال فرار دستگیر کنند. نیروهای عباسقلی خان لاریجانی میرزا قوما را به تهران فرستادند و وی تا آخر عمر در زندان ماند.^{۴۶}

اما آن دسته از ایلات کهگیلویه که در سرکوبی محمدکریم خان قاجار و نیروهای دولتی، میرزا قوما را حمایت می کردند، پس از شکست میرزا قوما همچنان به شورش بر ضد نیروهای دولتی ادامه دادند از جمله ایل نویی به رهبری محمدباقر خان همچنان بر ضد عباسقلی خان لاریجانی در حال قیام بود. عباسقلی خان قشونی مرکب از چهارصد سرباز به فرماندهی سلطان حسن نامی مأمور سرکوب و دستگیری محمدباقر خان کرد. خان نویی در آن هنگام در منطقه پشته زیلایی اقامت داشت. نیروهای محمدباقر خان به سرکردگی ملاشوسمین و ملاشیخ احمد از کدخدایان زیلایی، در «تنگ پیرزال» راه را بر نیروهای دولتی بستند و تمام آنها را، بجز یک نفر که متوسل به قرآن شده بود، کشتند.^{۴۷} سپس عباسقلی خان با صدها سوار و چریک و با کمک خداکرم خان بویراحمدی، که از دشمنان سرسخت خاندان کلانتری نویی بود، با چند دستگاه توپ به قلعه وپلی، مقر محمدباقر خان حمله و آن را محاصره کرد، اما به رغم به توپ بستن قلعه و چند ماه محاصره آن کاری از پیش نبرد. سرانجام عباسقلی خان با مشورت خداکرم خان، به محمدباقرخان پیشنهاد صلح و سوگندنامه تأمین می دهد. محمدباقرخان این پیشنهاد را می پذیرد، اما عباسقلی خان برخلاف سوگندنامه تأمین، وی را دستگیر و در غل و زنجیر به بهبهان و از بهبهان به تهران اعزام و اعدام می کند.^{۴۸} مؤلف روضه الصفای ناصری در این باره می نویسد:

محمدباقر خان نویی که از الوار آن سامان [کهگیلویه] و صاحب قلاع حصینه

۴۶. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۶-۷۹۵ تاریخ منظم ناصری، ص ۱۰۷۶.

۴۷. مجیدی، همان، ص ۷-۳۸۶.

۴۸. محل کشته شدن این نظامیان هم اکنون به نام «برد سرباز کشته ای» معروف است.